

نقد کتاب

«سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السلام»

مکیده

در این جلسه پس از معرفی کتاب و نویسنده، آقای دکتر جباری، به عنوان نویسنده کتاب، در مورد فصل‌های نه‌گانه آن توضیحاتی دادند. سپس آقای حسینیان مقدم ضمن تشکر از نویسنده و بازگویی نقاط قوت کتاب، از جمله این که چنین اثری نیاز جامعه علمی ما بوده، نکاتی را در نقد کتاب متذکر شدند و ابراز داشتند: کتاب غلط املایی زیادی دارد، فهرست‌ها فنی نیست و ساختار بحث نیز مشکلاتی دارد و فصل‌ها در قیاس با یک‌دیگر حجم متناسبی ندارند. اما پرسشی که مطرح می‌شود این که درباره زمینه‌ها، عوامل و زمان تأسیس سازمان وکالت بررسی مناسبی انجام نشده است. سؤال دیگر این که آیا نمی‌توان گفت نهاد وکالت الگوپذیری از عباسیان است؟ دیگر این که به این مباحث پرداخته نشده که چرا عباسیان ظاهراً در تشکیلات خود موفق بودند اما امامان چنین توفیقی را به دست نیاوردند؟ اشکال کار در تشکیلات بود یا در مسائل دیگر؟ در ادامه جناب آقای دکتر صفری ضمن قدردانی از نویسنده کتاب چنین متذکر شدند: مناسب بود مقدمه‌ای قوی‌تر بر کتاب نوشته می‌شد و دیگر این که در این کتاب بین فرضیه با پیش فرض خلط شده است. یعنی ایشان فرض کرده که واقعاً چنین سازمانی بوده و لذا به توضیح درباره آن پرداخته است. حال آیا می‌توانیم وجود این تشکیلات را

اثبات کنیم؟ برای عباسیان و فاطمیان می‌توان اثبات کرد، اما برای ائمه خیر. دیگر این که روش کتاب مشخص نیست و آیا کلامی است یا تاریخی؟ منابع ایشان نیز جای گفت‌گو دارد.

آقای دکتر جباری در پاسخ اظهار داشتند من مجموعه نصوص را کنار هم گذاشتم و به این نکته رسیدم که واقعاً یک نظام تشکیلاتی وجود داشته است. راجع به فصل‌ها هم اجتناب‌ناپذیر بود. اما این که آیا وکیلان نقش سیاسی هم داشتند یا نه، حساسیت دشمن قرینه بر آن است که این نقش را داشته‌اند. اگر صرفاً مأموریت مالی بود، این قدر حساسیت وجود نداشت.

نقد دیگر آقای حسینیان مقدم این بود که به نظر می‌رسد خمس از زمان امام صادق علیه السلام نبوده و به زمان امام کاظم علیه السلام مربوط می‌شده است و دیگر این که وکیلان الزاماً عالم‌ترین افراد زمان خود نبوده‌اند و در این کتاب به این مسائل پاسخی داده نشده است.

آقای دکتر جباری در جواب اظهار داشتند: این نشان می‌دهد که هم وکالت و هم خمس از زمان امام صادق علیه السلام وجود داشته و جمع‌آوری اموال منحصر به خمس نبوده است. نقد دیگر آقای دکتر صفری در مورد باب‌های ائمه علیهم السلام مطرح شد. ایشان ابراز داشتند، اشکالاتی متوجه بحث باب‌های ائمه علیهم السلام است. در پاسخ آقای دکتر جباری گفتند: بحث این باب‌ها از زمان پیامبر آغاز می‌شود و دیگر این که کتاب‌های تاریخی به لفظ باب تصریح دارند. اگر چه اشکالاتی هم متوجه برخی از باب‌ها هست. در مورد این که انحراف آنها با علم امام علیه السلام چگونه سازگاری دارد باید گفت آن‌ها به استفاده از علم خود در ظاهر مأمور نبوده‌اند.

کلید واژه‌ها

سازمان وکالت، عصر امام صادق علیه السلام وکیلان ائمه علیهم السلام خمس، نقش سیاسی، باب‌های ائمه علیهم السلام

دکتر بارانی: نشست امروز درباره کتاب *سازمان وکالت* است. نویسنده این کتاب حجه الاسلام والمسلمین جناب آقای دکتر جباری هستند که خلاصه‌ای از زندگی علمی ایشان را خدمت سروران عزیز عرض می‌کنم.

ایشان سه کتاب دارند: کتاب اول، *سازمان وکالت*، که دو بار برگزیده شده است: یک بار در کتاب سال ولایت و بار دیگر هم پارسال (۱۳۸۳) در کتاب سال حوزه. کتاب دوم *تاریخ عصر غیبت* است که به صورت گروهی با همکاری برخی از پژوهش‌گران نوشته شده و این کتاب هم کتاب برگزیده سال حوزه انتخاب شد و کتاب سوم هم که به تازگی منتشر شده *مکتب حدیثی قم از آغاز تا قرن پنجم* نام دارد که رساله دکتری ایشان بوده و دبیرخانه دین‌پژوهان در سال ۱۳۸۳ این کتاب را اثر برگزیده اعلام کرد.

ایشان مقالات متعددی هم نگاشته، از جمله «نقش و جایگاه توقیعات در عصر غیبت صغرا» که در جشنواره مطبوعات اسلامی سال ۸۱ در گروه حدیث رتبه اول گرفت.

هم‌چنین ایشان هم در دانشگاه و هم در مراکز علمی حوزه تدریس داشته‌اند. پروژه‌هایی که در دست کار دارند نیز یکی *سیره اخلاقی پیامبر ﷺ* است که در حال نگارش آن هستند و دیگری *مقتل‌نویسی* است که با همکاری گروه تاریخ مؤسسه امام خمینی علیه السلام انجام می‌شود.

قبل از این که وارد بحث شویم، از نویسنده گرامی دعوت می‌کنیم درباره کتاب خودشان توضیحات مختصری بفرمایند.

دکتر جباری: در ابتدا از انجمن محترم تاریخ‌پژوهان و به ویژه برادر ارج‌مندم جناب آقای بارانی به دلیل اهتمامی که به مسایل تاریخی

دارند، تشکر می‌کنم. در حقیقت با تأسیس انجمن و استمرار برنامه‌ها و مسیری که برای آن تصویر کردند، بحمدالله نشاط خاصی به دوستان تاریخ‌پژوه داده‌اند و امیدواریم که خداوند بر توفیقاتشان بیفزاید.

در مورد نقد کتاب، به نظر من این حرکت بسیار مبارکی است که پیش از همه خود نویسندگان آثار و بعد جامعه علمی باید مغتنم شمارند؛ چون آثار مبارک علمی در پی دارد. معمولاً کسانی که اثری را منصفانه می‌نگارند و به اثر نگاشته شده تعصب نشان نمی‌دهند، وقتی دیگران زحمت می‌کشند، کتاب آنها را مطالعه می‌کنند و نکات اصلاحی و نقادی خودشان را عرضه می‌نمایند، استقبال نشان می‌دهند. گاهی نیز کسانی با اصرار و خواهش اثرشان را به فردی صاحب‌نظر می‌دهند تا آن را مطالعه نماید و دیدگاه خودش را عرضه کند، تا اگر مشکلی وجود دارد و اشکالاتی هست، مرتفع شود. از این جهت بنده شخصاً این فرصت را مغتنم می‌شمارم و دوباره از انجمن محترم تاریخ‌پژوهان، نقادان محترم و دوستان عزیز حاضر تشکر می‌کنم و خواهش مندم اگر نکته یا نقدی به نظرشان رسید، آن را مطرح کنند و ان‌شاءالله بنده نیز استقبال خواهم کرد.

در مورد کتاب *سازمان وکالت*، ابتدا به طور مختصر توضیح می‌دهم، ان‌شاءالله اگر لازم شد، بعد از صحبت نقادان محترم، بیشتر توضیح خواهم داد. درحقیقت انگیزه نوشتن کتاب این بود که بنده در صدد یافتن موضوعی برای رساله کارشناسی ارشد تاریخ بودم. ابتدا در نظر داشتم وضعیت سیاسی و اجتماعی عصر غیبت صغرا را بررسی کنم. با مشورتی که با جناب استاد جعفریان صورت گرفت، ایشان کتاب *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم* اثر دکتر جاسم حسین با ترجمه محمدتقی

آیت‌اللهی را معرفی کردند. پس از مطالعه اثر، دریافتم که در آن به سازمان وکالت توجه خاصی شده که این برایم من تازگی داشت. در دیگر آثار مربوط به عصر غیبت این نوع توجه کمتر صورت گرفته بود، در عین حال هرچه کتاب را بیشتر خواندم، احساس کردم که حق مسئله سازمان وکالت ادا نشده و در حد اشاراتی به آن پرداخته‌اند و این انگیزه را برای تغییر موضوع اولیه‌ام دو چندان کرد؛ به همین دلیل سازمان وکالت را موضوع رساله قرار دادم. با توجه به این که در این زمینه اطلاعات جسته و گریخته‌ای وجود داشت و اطلاعات متمرکزی در منابع نبود، مطالعاتی را انجام دادم و چون وکلا باید در ابتدای کار شناسایی می‌شدند، در منابع اولیه رجالی شیعه مطالعه نسبتاً جامعی انجام دادم و کسانی را که به وکالتشان تصریح شده بود یا قرآینی وجود داشت که وکالت آنها را تأیید و قطعی می‌کرد، شناسایی نمودم و تلاش کردم به طرح مشخصی برسم. با مطالعه زندگی وکلا، شیوه برخورد ائمه علیهم‌السلام با آنان، دستورهای امامان به وکلا و نظارتی که بر کار آنها داشتند، سلسله مراتبی را در باب انجام وظیفه وکلا مشاهده کردم و کم‌کم برایم محرز شد که در حقیقت مجموعه نظام‌یافته‌ای وجود داشته که ائمه علیهم‌السلام رفته‌رفته آن را ترتیب دادند تا مشکلات جامعه شیعه در حد مقدور حل شود. لذا به سراغ تصویر یک سازمان رفتم. مؤلفه‌هایی که برای هر سازمان وجود دارد، عبارتند از:

۱. رهبر؛ در هر سازمان یک مدیر و رهبر لازم است.
۲. تعدادی از اعضا یعنی کارمندان و کارکنان آن سازمان که مشغول انجام وظیفه هستند.
۳. برنامه مشخص و معین؛ وکلای ائمه علیهم‌السلام وقتی به نواحی مختلف

اعزام می‌شدند، دارای برنامه مشخص بودند و وظایف خاصی داشتند؛ از آن طرف هم رهبر سازمان، معاونان و دستیارانش نظارت دقیقی روی آنها داشتند. احياناً اگر کسی در صدد خیانت برمی‌آمد یا منحرف می‌شد و یا می‌خواست به دروغ خودش را به این تشکیلات نسبت دهد، به گونه مقتضی با او برخورد می‌کردند. این طرح‌ها و حدسیات اقتضا می‌کرد که بحث در فصول مختلف مرتب شود و سیری منطقی را طی کند. لذا مباحث فصل‌بندی شد که فقط اسامی این فصول را عرض می‌کنم:

فصل اول: زمینه‌ها و عوامل تشکیل و گسترش وکالت؛ در آن جا به چهار عامل اشاره شده که اگر لازم شد، عرض می‌کنم.

فصل دوم: محدوده زمانی و سیر فعالیت سازمان وکالت؛ چون در اعصار مختلف ائمه، این سازمان فراز و نشیب داشت، در این فصل اجمالاً به این فرازونشیب‌ها و سیری که این سازمان طی کرده، اشاره شده است.

فصل سوم: قلمرو فعالیت سازمان وکالت؛ محدوده نسبتاً وسیع جغرافیایی که وکلا در آن ایفای نقش می‌کردند، از جزیره‌العرب شروع می‌شد و نواحی مختلف عراق و ایران پهناور آن زمان و ماوراءالنهر را دربر می‌گرفت و حتی این فعالیت تا قسمت‌هایی از شمال آفریقا نیز کشیده شده بود.

فصل چهارم: ساختار و شیوه عمل‌کرد سازمان وکالت؛ نقشی که معصومان علیهم السلام در رهبری این سازمان داشتند و نیز ساختار سازمان شامل وکلا، سروکیل یا وکیل ارشدی که واسطه بین ائمه و وکلای جزء بود، چگونگی انتخاب آن‌ها، نقش ائمه در نصب وکلا، چگونگی نصب،

چگونگی ارتباط و کلا با ائمه، ابزارهای ارتباطی و مسائلی از این دست در این فصل بررسی شده است.

فصل پنجم: وظایف و مسئولیت‌های سازمان وکالت؛ عمده وظیفه این سازمان ایفای نقش مالی و ارتباطی بوده، اما وظایف دیگری هم داشته که انکار ناپذیر است، از جمله:

الف) نقش علمی و ارشادی؛

ب) نقش سیاسی و حفاظتی برای امامان علیهم‌السلام، شیعیان و خود سازمان؛

ج) نقش تمهیدی برای ورود شیعه به عصر غیبت؛

د) نقش اجتماعی و خدماتی برای امامان و شیعیان؛

ه) نقش مبارزاتی بر ضد منحرفان و مدعیان دروغین بابت.

نقش اول و دوم از بین این نقش‌ها مهم‌تر است.

فصل ششم: بررسی ویژگی‌های کارگزاران سازمان وکالت؛ منظور این است که ائمه علیهم‌السلام با چه معیارهایی وکلا را انتخاب و نصب می‌کردند. در این فصل به مناسبت، به بحث ابواب هم اشاره کرده‌ام. بحث باب‌ها هم بحث جدیدی به شمار می‌آید که متأسفانه توجه خاص و زیادی به آن نشده است. در حقیقت شاید این تعبیر مناسب باشد که بگوییم با پرداختن به بحث بابت در این کتاب کار مخاطره‌آمیزی کرده‌ایم. به دلیل سوءاستفاده‌های بعضی از فِرَق منحرف از مسئله باب در طول تاریخ که حتی باعث شد محققان اصل مسئله ابواب ائمه علیهم‌السلام را انکار کنند طرح بحث باب‌ها و ارتباط آن با وکلا لازم بود؛ از این رو به بعضی از وکلای ائمه علیهم‌السلام عنوان باب داده شده که نمونه بارزش همان وکلای چهارگانه یا نواب اربعه عصر غیبت صغرا هستند؛ البته این امر تنها به آنها منحصر نیست؛ چون پیش از آن دوره هم در

منابع، بعضی وکلا با عنوان باب یاد شده‌اند؛ لذا بحث در این فصل در دو قسمت مطرح شده است: اول، ویژگی‌های باب‌ها که مقامی برتر داشتند؛ دوم، ویژگی‌های وکلا.

فصل هفتم: معرفی باب‌ها و وکلا، به نظر من، شاید یکی از امتیازات کتاب همین موضوع باشد؛ چون در هیچ اثر رجالی و تاریخی نیافتم وکلای ائمه علیهم السلام از زمانی که مشغول به کار شدند، یعنی از زمان امام صادق علیهم السلام تا پایان غیبت صغرا، یک‌جا جمع‌آوری و معرفی شده باشند؛ البته افرادی هم مظنون‌الوکاله بودند یا به وکالتشان تردید وجود داشت که اسامی آنها را داشتم، ولی نامشان را ذکر نکردم، تا اگر فرصتی بشود، در مورد آنها تحقیقی انجام بدهم. اما کسانی که برای وکالتشان قراین نسبتاً قطعی پیدا شده، از عصر امام صادق علیهم السلام تا پایان غیبت صغرا ۸۵ نفر هستند که در منابع رجالی، تاریخی و روایی معرفی شده‌اند. این فصل نسبتاً مفصل بوده و در آن سعی شده اسامی وکلا به ترتیب زمانی (بر حسب زمان فعالیتشان) مرتب شود تا به پایان دوره غیبت صغرا می‌رسد.

فصل هشتم: بررسی موارد انحراف و خیانت در سازمان وکالت که این خودش از لحاظ تاریخی جالب توجه است. با وجود آن که ائمه علیهم السلام وکلا را با رعایت شرایط انتخاب می‌کردند، باز بعضی از آنها به جهت طبع ذلت‌پذیر و لغزش‌پذیر بشری، دچار انحرافات می‌شدند که در نهایت ائمه علیهم السلام آنها را طرد می‌کردند؛ حتی در یک مورد یعنی فارس بن حاتم بن ماهویه قزوینی، اعدام نیز صورت گرفت. دستور قتل وی را امام هادی علیهم السلام صادر فرمود. چهارده نفر از وکلا به دلیل خیانت عزل، طرد، لعن و بعضی از آنها نیز حذف فیزیکی شدند.

فصل نهم: معرفی مدعیان دروغین وکالت و بابت، که پانزده نفرند و بیشتر آنها در دوران غیبت صغرا یا در آستانه آن دوران هستند. بعضی از این افراد، بعضی، سابقه وکالت داشتند، اما منصب بالاتر بابت را، ادعا کردند، مثل احمد بن هلال کرخی و محمد بن علی بن بلال و شلمغانی.

در این نه فصل شالوده سازمان وکالت، ویژگی‌های آن و وضعیت اعضا و مشخصاتشان بررسی و به هر حال مشمول لطف جامعه علمی قرار گرفت. امیدواریم دوستان با نقدهایشان، موجب شوند که کتاب در چاپ بعدی ان‌شاءالله با اشکالات کمتری منتشر گردد.

دکتر بارانی: با تشکر از جناب آقای دکتر جباری.

در مورد هدف اصلی نگارنده نوشته بودند وکالت را (همین سازمان وکالت) با ترتیب منطقی و بر مبنای نمونه‌های مستند تحلیل و کاوش کرده‌اند، به نقد کتاب می‌پردازیم. ابتدا باید ببینیم که:

۱. آیا کتاب ترتیب منطقی دارد؟

۲. آیا بر مبنای نمونه‌های مستند صورت گرفته؟

۳. چگونه تحلیلی را ارائه کرده است؟

به نظر بنده از نکات مثبت این کتاب این است که، از نظر موضوعی، نخستین گام را برداشته و به یقین هیچ وقت توقع نداریم که اولین گام جامع و کامل باشد و هیچ‌گونه نقص و ایرادی نداشته باشد؛ حتی در کتاب‌هایی که درباره موضوعشان کتاب‌های متعددی از قبل وجود داشته، باز هم نقایص و کمبودهایی دیده می‌شود، چه برسد به این کتاب که نخستین گام است. دوم این که ایشان از منابع متعدد و متنوع بهره برده‌اند. سوم تتبع بسیاری که در این کتاب انجام شده، نشان دهنده

تحقیق عمیقی است که به جزئیات بسیار زیادی پرداخته و شاید از یک جهت نکته بسیار مثبتی به شمار آید؛ ولی از سوی دیگر همین نکته سنجی و جزئی‌نگری نویسنده باعث شده از تحلیل‌های کلی فاصله بگیرند. چهارمین نکته مثبت این است که کتاب از فهرست‌های متعددی بهره برده. نکته پنجم در مورد فصول مختلف است که معمولاً با طرح سؤال و پرسش جلو می‌آیند؛ یک پرسش و مسئله مبهمی را مطرح می‌کنند و در صدد پاسخ‌گویی به آن برمی‌آیند؛ حالا آیا پاسخ‌گویی کامل بوده یا نه، آن بحث دیگری است.

اما چند پرسش هم از ایشان دارم: یکی این که کلمه شیعه را زیاد به‌کار برده‌اند، اما منظورشان از واژه شیعه مشخص نشده که آیا شیعه امامیه مورد نظرشان بوده یا شیعه به طور عام. برای مثال می‌نویسند: «تعدادی از شیعیان از مغرب»، در حالی که اول باید امامی بودن آنان را ثابت کنند، سپس استناد نمایند. و گمان می‌برم این مسئله باید بررسی گردد. دوم این که از واژه سازمان استفاده کرده‌اند. اگر مشخص کنند علت انتخاب این واژه چه بوده، تشکر می‌کنیم.

آقای حسینیان‌مقدم: از همه عزیزان و از مسئولان انجمن تاریخ و هم‌چنین از جناب آقای دکتر جباری تشکر می‌کنم که اثر خوبی را آفرینند و تاکنون اثری به این تفصیل در این موضوع نداشتیم. بحث‌های کتاب بسیار خوب آورده شده، تتبع بسیار خوبی دارد و مباحثی در آن است که نیاز جامعه علمی ما بود. بخشی از مشکلات عصر ائمه علیهم السلام باید تبیین می‌شد، به ویژه باید به مسائل مربوط به ائمه اطهار و مسائلی مانند سازمان وکالت که مبهم و پیچیده بود پرداخته می‌شد که بحمدالله ایشان نخستین بار اثر جامع و در واقع مستقلی را

نگاشتند که جای تشکر دارد.

چند بحث و پرسش مطرح می‌کنم و پیش از ورود به بحث تذکری می‌دهم. این کتاب کم و بیش غلط‌های املائی دارد؛ فهرست‌ها فنی نیست، مثلاً قرمطی را در بحث اعلام آورده‌اند یا آل ابی طالب در فهرست اعلام آمده. در فهرست مطالب، فصل دوم از صفحه ۶۷ آغاز می‌شود، ولی در متن از صفحه ۶۱ است. امکان این بود که کتاب با این عظمت، کتابی فرضیه‌محور تلقی شود و دارای یکی دو تا فرضیه مهم باشد. نگاه سیاسی به سازمان وکالت در سراسر آن وجود دارد. با این‌که نویسنده بحث‌های مالی را مطرح کرده، گویا در پی برجسته کردن نقش سیاسی آن است و تعبیر سازمان وکالت هم شاید ناشی از همین دید باشد.

ساختار بحث نیز مشکلاتی دارد: فصل‌ها در قیاس با یک‌دیگر حجم متناسبی ندارند؛ فصلی سه صفحه و فصلی ۱۸۰ صفحه است که به نظر می‌رسد فصل اول و دوم باید در هم ادغام شود. فصل ششم باید در بحث ساختار سازمان، یعنی در فصل چهارم ادغام گردد. فصل هفتم که از امتیازات این کتاب به شمار می‌آید، به نظر می‌رسد مفصل است و شاید این اندازه تفصیل ضروری نباشد. در فصل هشتم، موارد انحراف و خیانت، با عوامل خیانت و خائنان خلط شده و طبیعی است که در این بحث باید میزان خلل این خیانت‌ها در عمل کرد و روند سازمان، یا افشای نقش سیاسی سازمان که گویا نویسنده دنبال آن بوده، روشن می‌شد. فصل نهم به نقش سیاسی مدعیان نپرداخته که بهتر بود این کار انجام شود.

درباره زمینه‌ها، عوامل و زمان تأسیس سازمان وکالت نیز سؤال دارم،

پرسش دیگر ارتباط سازمان وکالت با جناح بندی‌های درونی شیعه و اوضاع سیاسی جدید است. در توضیح پرسش‌ها، عرض کنم که در صفحه ۴۸ تصریح شده که عوامل از عصر امام ششم تا پایان غیبت صغرا بررسی می‌شود و به طور طبیعی، عوامل و انگیزه‌های هر حادثه و پدیده، قبل از آن پدیده است. اگر سازمان وکالت در زمان امام صادق علیه السلام تأسیس شده باشد، بررسی انگیزه تأسیس تا پایان غیبت صغرا صحیح نیست و بیشتر به بررسی اهداف نزدیک‌تر است تا انگیزه‌ها و عوامل. حالا این انگیزه‌ها و عوامل این‌جور بحث شده است: دوری مسافت (ص ۴۸)، شرایط خاص مانند جو اختناق (ص ۴۸) و دست‌رسی نداشتن به امام (ص ۵۰) به نظر من عامل دوم و سوم در این بحث باید در هم ادغام می‌شود، چون عملاً یک بحث است. آماده‌سازی برای عصر غیبت نیز مطرح گشته که در واقع همان عامل سوم محسوب می‌شود. حال، آیا این عوامل در عصر امام سجاد علیه السلام در عصر امام کاظم علیه السلام هم بوده؟ آن امتیاز یا آن نقطه عطف در دوره‌ی امام صادق علیه السلام که سبب تأسیس سازمان در آن دوره است، بررسی نشده؛ عوامل مطرح شده را به قبل و بعد از دوره امام صادق علیه السلام هم می‌توان سرایت داد و چیز خاصی نیست.

هم‌چنین در صفحه ۶۲ فصل دوم، به نوعی بحث عوامل و انگیزه‌ها مطرح شده و با آنچه در فصل نخستین آمده، در تضاد است. در فصل نخست جو اختناق، عامل و انگیزه‌ای برای تأسیس سازمان در دوره امام صادق علیه السلام محسوب می‌شود و در این فصل جو اختناق یعنی دقیقاً همان عامل، عاملی برای تأسیس نشدن سازمان به شمار می‌آید که این تضاد باید در این دو فصل به گونه‌ای مرتفع شود.

مطرح کرده‌اند که سازمان در دوره امام سجاد علیه السلام نمی‌توانست تأسیس شود و در این مورد به روایت «ارتد الناس بعد قتل الحسين الأ ثلاثه» استناد کرده‌اند، اما این ارتداد به دوره اول امامت امام سجاد علیه السلام مربوط می‌شود. خوب دوران پایانی امامت آن حضرت چطور؟ آن‌جایی که مردم برگشتند و امام توانست هسته‌ای تشکیل دهد و آن هسته را نیز در اختیار امام باقر علیه السلام قرار داد و امام باقر با آن کثرت جمعیت توانست به تعبیری هسته‌ای علمی بنیان نهد، اینها چه شد؟ آن شاگردان امام باقر علیه السلام، آن روایات، که اعظم روایاتمان از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام است، پس افرادی بوده‌اند. اگر «ارتد الناس» را در اوایل بپذیریم، پس از آن پذیرفتنی نیست و این دلیل نمی‌تواند برای اثبات تأسیس در دوره امام صادق علیه السلام مطرح شود. خود امام باقر علیه السلام طرفداران زیادی داشت که از ایشان می‌خواستند قیام کند، اما امام به آنها پاسخ مثبت نداد.

بخشی از دوره امامت امام صادق علیه السلام در دوره امویان و بخشی از دوره عباسیان بود. حالا این تأسیس در دوره امویان بود یا در دوره عباسیان؟ اگر جو اختناق مورد بحث است، به طور طبیعی باید بپذیریم اگر امام باقر علیه السلام به دلیل فشار امویان نتوانست به تأسیس نهاد وکالت اقدام کند، به همین دلیل هم امام صادق علیه السلام در دوره امویان نمی‌توانست این کار را انجام دهد، باید این را بگذاریم برای دوره بعد از پیروزی عباسیان. در فرض اخیر، این پرسش مطرح می‌شود که آیا نمی‌توان گفت تأسیس نهاد وکالت الگوپذیری از عباسیان است؟ در این بحث، به این‌فضاها اشاره‌ای نشده، چه بسا خواننده به ذهنش بیاید که اصلاً نهاد وکالت یعنی آن تشکیلات مخفی و به تعبیر کتاب «زیرزمینی»، از عباسی‌ها بوده که ائمه هدی علیهم السلام از آن الگو گرفتند؛ زیرا تأسیس این

نهاد بعد از پیروزی عباسیان شکل گرفت.

در ادامه، این سؤال مطرح می‌شود که چرا عباسی‌ها با یک تشکیلات محدود توانستند اموی‌ها را ساقط کنند، اما یک تشکیلات زیرزمینی که به تعبیر کتاب ثمره مهمش مبارزه با حاکمیت عباسی بوده و فعالیت‌های ضد حاکمیت داشته، چطور در ظرف دویست سال، هیچ کاری از پیش نبرد؟ اگر نقش سیاسی در تأسیس سازمان وکالت دیده شود، آیا ضعف از ائمه است؟ عباسی‌ها توانستند این را به ثمر برسانند، اما ائمه نتوانستند این امر را به پایان ببرند. اشکال در چه بود که این تشکیلات با نقش سیاسی کار کرد، سازمانی بود و رئیس و مرئوس، تشکیلات و تقیه و کتمان و همه اینها را داشت، اما هیچ کاری نکرد و هیچ پیروزی خاصی در جایی به دست نیاورد، بلکه روزه‌روز عباسی‌ها تقویت شدند و شیعیان در دوره متوکل به شدت تحت ستم قرار گرفتند، ولی کار ائمه اطهار علیهم السلام به جایی رسید که حتی در درون بیت آنان هم اختلاف ایجاد شد. اگر بخواهیم نقش سیاسی را بررسی کنیم، به این فضاها باید پرداخته شود. این که عرض کردم بیت امامت، حتی در آستانه عصر غیبت شاهد ادعای امامت جعفر کذاب هستیم که در این جریان مادر امام عسکری علیه السلام و حکیمه دختر امام جواد علیه السلام یک طرف هستند و جعفر و خواهرش طرف دیگر. حتی این اختلافات را در درون خود شیعه داریم. پس:

۱. آیا تأسیس نهاد وکالت با جناح‌بندی‌های درونی شیعه و اعتقاد به نقش سیاسی امام پیوند می‌خورد؟ این خودش یک بحث است که به تبیین نیاز دارد.
۲. آیا تأسیس نهاد وکالت با مسئله مالی به نام خمس ارتباط دارد؟

اگر جواب مثبت است، باید بگوییم در عصر امام کاظم علیه السلام بوده، نه در عصر امام صادق علیه السلام، اگر بحثی پیش آمد، من بعد خدمتان عرض می‌کنم.

دکتر صفری: ابتدا به نکات مثبت کتاب می‌پردازم. محتوای این کتاب بسیار ارزش‌مند است و با توجه به اشراف نسبی که به کتب تاریخی داریم، این کتاب در سال‌های اخیر و حتی اگر گزاف نباشد بعد از انقلاب اسلامی، از قوی‌ترین کارهایی بوده که در زمینه تاریخ امامت انجام شده و همین‌طور که فرمودند، در مورد این موضوع کاری نشده بود. تنوع بسیار قوی ایشان واقعاً ستودنی است و وقتی فرمودند این کتاب کاری در سطح کارشناسی ارشد بوده، بیشتر شگفت‌زده شدم. ما بعضی رساله‌های امروزی را واقعاً با این مورد نمی‌توان مقایسه کرد. یکی از ویژگی‌های نویسنده که در این کتاب هم دیده می‌شود، این است که ایشان مطالعات بین‌رشته‌ای هم در علوم قرآن و هم در حدیث دارد. کارشناسی ارشد نویسنده در تاریخ و دکتری ایشان در علوم قرآن و حدیث است، و طبیعتاً می‌توانند از منابع هر دو رشته به خوبی بهره بگیرند. بنده سه کتاب ایشان: *مکتب حدیثی قم*، *سازمان وکالت* و *تقیه* را قبل از چاپ مطالعه و معرفی کرده‌ام و در این جا هم توفیق شد تا به نیت نقد آن را بخوانم. علت این‌که این کتاب برای نقد انتخاب شده، به دو جهت است: یکی ارزش کتاب که به‌طور طبیعی با نقد بهتر معرفی می‌شود و دوم اعلام این‌که راه هنوز برای این موضوع باز است، یعنی هنوز تمامی جوانب این موضوع شکافته نشده و ابهامات و شبهاتی وجود دارد که باید روی آن کار شود. حال به نقد کتاب می‌پردازم.

نکته اول این که مناسب بود مقدمه ایشان که به روش، سابقه و ضرورت کار می‌پردازد، قوی‌تر باشد، بعضی از مسائل در آن خلط شده، بررسی منابع به خوبی انجام نشده و پیشینه تحقیق هم به شایستگی بررسی نشده است.

نکته دیگر که در تمام کتاب وجود دارد، خلط بین پیش‌فرض و فرضیه است. ایشان فرض کرده که واقعاً سازمانی به نام سازمان وکالت وجود داشته که دارای رهبر، وکلا و سروکلایی هم بوده و بعد وظایف اینها را توضیح می‌دهد، باب‌ها را معرفی و سلسله‌مراتبشان را بیان می‌کند و به توضیح آن می‌پردازد؛ در حالی که واژه کاربردی ایشان، لغت سازمان یا «نهاد» است که تعریف اصطلاحی خاص دارد و ایشان در ابتدای کتاب و هم‌چنین در صفحه ۱۷۶ به این تعریف اشاره کرده‌اند. می‌توانیم تعریف سازمان را از این عبارت به‌دست بیاوریم: «سازمان وکالت برای ایجاد یک شبکه ارتباطی مطمئن بوده که همچون رگ‌های بدن، تمامی قسمت‌های تحت پوشش را با قلب آن، یعنی رهبری و نقاط دیگر مرتبط می‌ساخت». آیا در عمل می‌توانیم این را اثبات کنیم؟

همان‌طور که فرمودند، بین سازمان ترسیمی ایشان و بین سازمان دعوت عباسی‌ها مقایسه کنید. آن‌جا دقیقاً سلسله‌مراتب نقبای شهرها و چگونگی ارتباطشان مشخص است یا سازمان دعوت اسماعیلی‌ها را ببینید که بالاخره با این سازمان‌ها توانستند حکومت را به‌دست بگیرند؛ ولی ایشان سعی کرده‌اند از یک سری شواهد که فلانی و کیل فلان ناحیه بوده، یا فلانی سروکیل بوده، سازمانی عظیم را پی‌ریزی کنند. یک مثال امروزی بزنم: الآن بیوتات مراجع در جاهای مختلف وکلا و

دفترهایی دارند که ورود و خروج، ثبت و ضبط می‌شود؛ آیا با این حال ما می‌توانیم این بیوتات را سازمان بنامیم؟ اگر هم بتوانیم، سازمانی که ایشان این‌جا ترسیم می‌کند، حتی در حد این بیوتات هم نیست؛ بنابراین نکته مهم این است که اول ایشان بتواند با دلایل و شواهد محکم، ثابت کند چیزی به نام سازمان وجود داشته و ائمه روی این کلمه یا کلمات مشابهی که در آن زمان وجود داشته، تکیه می‌کرده‌اند و این روابط به اصطلاح ارگانیک در آن زمان تعریف شده بود، سپس به شاخ و برگ‌های آن پردازد. به راحتی می‌توانیم چنین سازمانی را برای عباسی‌ها و نیز برای فاطمی‌ها ادعا بکنیم، ولی درباره شیعه این ادعا مشکل است؛ نمی‌گوییم نمی‌توانیم ادعا بکنیم، ولی به هر حال باید با دلایل متقن اثبات شود؛ آن هم از بالا به پایین و نه با شواهد و از پایین به بالا.

نکته دیگر این که خوب بود ایشان در مقدمه توضیح می‌داد که روشی برگزیده‌شان در تحلیل مطالب چیست؟ چون با تسلطی که ایشان بر علوم مختلف دارند، از این علوم در کتاب استفاده کرده‌اند و بعضی از اوقات مرزها خلط شده است. آیا روش ایشان تاریخی محسوب می‌شود یا کلامی و یا رجالی؟ ایشان از هر سه روش استفاده کرده‌اند و به همین علت، بعضی وقت‌ها تداخل‌هایی به وجود آمده است. اگر بین این کتاب و کتاب جاسم حسین مقایسه‌ای انجام دهیم، می‌بینیم او از روشی هم‌آهنگ پیروی می‌کند، ولی این کتاب بعضی وقت‌ها آن روش هم‌آهنگ را ندارد. گاهی ایشان در بعضی از مطالب، کلام را به صورت آشکار دخالت می‌دهند؛ برای مثال، امامان در اداره کردن و کلامی این سازمان از خرق عادات خیلی بهره می‌گیرند؛

صفحات ۱۷۶، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷ و ۲۴۶ را مشاهده کنید که به دخالت علم الهی ائمه در کنترل امور وکلا، علم امامت و یا ارتباط با روش‌های خرق عادت اشاره شده است. گاهی اوقات امام حسن عسکری علیه السلام که می‌خواهد به حوزه تحت نظر خود در جرجان سر بزند، با طی الارض به آنجا می‌رود، جلسه‌ای با افراد سازمان برگزار می‌کند و بعد دوباره با طی الارض بازمی‌گردد. این یک روش کلامی - روایی است که ایشان پی گرفته‌اند؛ یا ذهن‌خوانی و استفاده از معجزات، به قدری در کتاب ایشان پررنگ است که به ائمه هم اکتفا نمی‌کند و برای اصحاب ائمه هم چنین ادعایی دارد؛ برای مثال، به جابر بن یزید جعفی اشاره می‌کند که ایشان یک بار می‌خواست شخصی را پیش امام ببرد که رئیس کل این سازمان بود، او را با طی الارض به مدینه برد و آن شخص گفت، نکند جابر مرا گول می‌زند یا چشم‌بندی می‌کند و در مکه میخی را به دیواری کوبید که ببیند آیا جابر راست می‌گوید. سال بعد که به حج رفت، دیوار را نگاه کرد، دید میخ سر جایش است، فهمید که سفر سال گذشته‌اش واقعی بوده و جابر چنین مقامی دارد.

منابع مورد استفاده ایشان نیز جای گفت‌وگو دارد. خیلی از منابع، متأخر است، یعنی به زمان ائمه علیهم السلام مربوط نیست؛ منابعی مثل *الخرائج والجرائج* قطب راوندی، *مناقب ابن شهر آشوب*، *اثبات الهداة* شیخ حر عاملی، *بحار الانوار* علامه مجلسی و *مدینه المعاجز* علامه بحرانی. نمی‌گوییم چنین مطالبی نبوده یا وجود نداشته، ولی به هر حال تکلیف خواننده را باید در آغاز بحث روشن کرد که آیا با کتابی تاریخی مواجه است یا با یک کتاب تاریخی - کلامی؟ خوب است وقتی مطلبی را می‌نویسیم، به گونه‌ای باشد که اگر کسی هم مبانی ما را قبول نداشت

مانند اهل سنت، بتواند اینها را بپذیرد.

از جاهای دیگری که ایشان از کلام استفاده می‌کند، مورد علم ائمه علیهم‌السلام در مواقع مختلف است. مبحث دیگری که ایشان می‌کشایند و بسیار جالب می‌نماید، بحث انحراف باب‌هاست. این مسئله خیلی از نکات تاریخی را برای ما روشن می‌کند. بحث انحراف باب‌ها با مبانی کلامی که ایشان قبلاً گفته، در تعارض است، مثلاً با علم امام. اگر این باب‌ها منحرف می‌شوند، کیان این سازمان و تشکیلات را به هم می‌ریزند و این همه پول اختلاس می‌کنند، پس چگونه امام اینها را به وکالت نصب می‌کند؟

در موارد قبلی که از معجزات یاد می‌کند، سؤال را کمی جواب می‌دهد که چرا امام یا جابر از معجزات استفاده می‌کرده، می‌گوید که گاهی استفاده از معجزات لازم است، چون می‌خواهد اثبات حقانیت شود. در این جا اشکال پیش می‌آید که اگر درباره اثبات حقانیت، در یک مورد جزئی (مواردی که قبلاً مثال زده‌اند، موردهای بسیار جزئی است) چنین استفاده‌ای مجاز است، چرا در موارد کلان چنین استفاده‌ای مجاز نباشد و چرا اصلاً امام کسی را نصب می‌کند که آن دردسرهای بعدی را برای ایشان به وجود می‌آورد؟

دکتر بارانی: با تشکر از آقای دکتر صفری. قبل از سؤال سروران گرامی، چند نکته را عرض کنم:

یکی از ایرادهای کتاب که آقای حسینیان مقدم اشاره فرمودند، اشکال ساختاری است.

اشکال دوم، طولانی بودن عناوین فصول، عناوین اصلی و عناوین جزئی است. اگر فقط به فهرست نگاه کنید، متوجه عناوین مشکل

خواهید شد؛ برخی عنوان‌ها بسیار طولانی هستند. مانند این عنوان: «بررسی و توضیح واژه‌های مربوط به وکالت امامان شیعه»، در حالی که مثلاً می‌توانست اصطلاح «بررسی واژگان» یا تعبیری مانند آن را انتخاب نماید. عنوان دیگر «زمینه‌ها و عوامل تشکیل و گسترش سازمان وکالت توسط امامان شیعه» یا عنوان دیگر «دوری مسافت بین مناطق شیعه‌نشین و مراکز استقرار امامان شیعه» است و بقیه عناوین نیز بسیار طولانی هستند؛ در صورتی که عناوین هرچه کوتاه‌تر و گویاتر باشد، بهتر است.

اشکال سوم که متأسفانه معمولاً گرفتار آن هستیم، بیان حوزوی و نحوه گفتاری است که ما حوزویان داریم و در نوشته‌های ما هم غلبه دارد. شاید اگر دانشجویی کلمات عربی و اصطلاحاتی را که در بین خودمان کاربرد دارد، مطالعه کند، درست متوجه نشود یا فرد معمولی ممکن است آن را درست نفهمد.

اکنون چند سؤال دارم: یکی درباره وظیفه و کیلان که شامل جمع‌آوری و ارسال خمس و وجوهات است و ایشان برای تأکید داشتند. وظیفه دیگر که اهمیت دارد، حل معضلات کلامی، فقهی و جانمایی بود که ایشان با توجه به تبعی که در این زمینه انجام داده‌اند، بهتر بود اثبات می‌کردند که وکیلان در این زمینه چه کارهایی انجام داده‌اند و کدام معضل کلامی یا معضلات فقهی را حل کرده‌اند یا در حل آن به طور ویژه تأثیرگذار بوده‌اند. اگر این مسئله را به صورت شفاف بیان می‌کردند، بهتر بود.

سؤال دیگر که خیلی جاها مطرح می‌شود و ظاهراً نمی‌خواهیم آن را اثبات و یا رد کنیم همان وظیفه عمده وکیلان یعنی جمع‌آوری و ارسال

وجوہات است که خود ایشان هم بر آن تأکید داشتند. ایشان بیشتر به همین مسئله توجه کرده‌اند و به بحث‌های کلامی و غیره کمتر پرداخته‌اند و بحث‌های سیاسی را کم‌رنگ نشان داده‌اند. اگر به تعداد صفحاتی که به این وظایف اختصاص یافته، نگاه بکنید، به این امر کاملاً واضح می‌رسید. برای مثال از فصل پنجم که بیش از شصت صفحه است، ۲۶ صفحه را به بحث وظیفه مالی و کلا اختصاص داده و وظیفه دوم هم اندکی کم‌رنگ‌تر از این است و سایر موارد که معضلات سیاسی و کلامی و غیره به صورت خیلی مختصر وجود دارد. اگر در این زمینه هم ایشان پاسخ بدهند، خوب است.

یکی از حاضران: با تشکر از جناب آقای جبّاری و استادان محترم. مسئله‌ای که در کتاب خیلی کامل بیان نشده، تفاوت وکالت با نیابت است؛ البته در بخش نواب خاصه درباره نیابت توضیح داده شده، ولی در زیرمجموعه همین سازمان وکالت آمده است. حال، آیا نیابت با وکالت یکی است یا جدا به شمار می‌آید؟ اگر جداست چرا در زیرمجموعه سازمان وکالت مطرح شده و خودش جداگانه سازمان نیابت نیست؟

یکی از حاضران: شاید این‌جا بین فقها و تاریخ‌نویسان تعارض ایجاد شده باشد. ایشان در کتاب می‌فرمایند که بحث جمع‌آوری از زمان امام صادق علیه السلام شروع شده، درحالی‌که فقها معتقدند آیه خمس زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده و جریان‌های مالی با استناد به آیه «واعلموا أنّما غنمتم من شیء» از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله وجود داشته است. اگر از آن زمان بوده، چرا جریان وکالت از آن وقت نیست؟ یا اگر جریان وکالت

بوده، چرا از زمان امام صادق علیه السلام بر آن تصریح می‌کنید؟ یکی از حاضران: آیا فضای سیاسی - اجتماعی زمان ائمه اطهار علیهم السلام از ابتدای شکل‌گیری تا دوره اوج و اواخر حیات این سازمان یکسان است؟ اگر جواب منفی باشد، چرا انگیزه‌ها به صورت کلی مطرح شده است؟ آیا بهتر نبود انگیزه‌ها بر اساس جوّ سیاسی هر امام اختصاصی‌تر باشد؟

دکتر جباری: بحمدالله در معرض سؤالات و نقدهای مختلف و متعددی قرار گرفتم و طبعاً پاسخ به اینها فرصت زیادی می‌طلبد، ضمن این که بعضی از نقدها هم پذیرفتنی است، که عرض خواهم کرد. سؤال مشترک این بود که چرا واژه سازمان در این اثر به کار رفته و اصلاً خود تعبیر سازمان وکالت هم که به کار رفته، برای بعضی‌ها که با این واژه خیلی آشنا نیستند، غلط‌انداز است. در «بوستان کتاب» قم دیدم کتاب را در قسمت مربوط به حقوق گذاشته‌اند! برایشان توضیح دادم که این مربوط به عصر ائمه علیهم السلام و بحثی تاریخی است؛ آن را جزو تاریخ ائمه علیهم السلام قرار دادند. برای بعضی‌ها هم همین سؤال مطرح بود که این کتاب به مقوله حقوق ارتباط دارد.

در منابعی که به این بحث پرداخته‌اند، چندین واژه به کار رفته است. مثلاً بعضی واژه نهاد وکالت را به کار برده‌اند، عده‌ای مثل دکتر جواد علی، از این سازمان در اصطلاح عربی‌اش با عنوان «التنظیم السّری» یاد می‌کنند. یا آقای طبسی در کتاب مربوط به امام عسکری علیه السلام عنوان «نظام الاموال والوکلا» را به کار می‌برد و مترجم کتاب دکتر جاسم حسین، عنوان سازمان وکالت را آورده که از میان اینها نام سازمان وکالت را ترجیح دادم و به این دلیل اصطلاح سازمان را به کار بردم. گاهی اشکال

می‌شود: چرا سازمان؟ چون عنوان سازمان در علوم اجتماعی تعریف خاص خودش را دارد و این‌جا واژه سازمان را بر یک تشکیلات، منطبق کرده‌اید.

همان‌طور که عرض کردم و شاید با این توضیح به سؤال آقای دکتر صفری که فرمودند پیش‌فرض و فرضیه با هم خلط شده، پاسخ دهم. در مطالعاتی که راجع به وکلای ائمه علیهم‌السلام داشتم، به این نکته رسیدم که کاری که ائمه و وکلایشان انجام می‌دادند، از مجموعه‌ای متشکلت و جدای از هم و این که تعدادی نماینده را معین کنند و به بعضی از نواحی برای سلسله‌ای از فعالیت‌های محدود و جزئی بفرستند، فراتر است. باید کاری بالاتر از این انجام گرفته، لذا مجموعه نصوص را کنار هم گذاشتم و به این نتیجه رسیدم که واقعاً یک نظام و برنامه حساب شده در کار بوده است، حتی اگر کتاب را به دقت مطالعه کنید، خواهید دید که شواهد را مستنداً در جاهای مختلف آورده‌ام که امام آن‌چنان به مناطق توجه داشته که حتی قبل از فوت هر وکیل، وکیل جای‌گزین را مشخص و نصب می‌کند و وظیفه‌اش را نیز به‌طور مکتوب بیان می‌فرماید. در بعضی از موارد هم فرموده: «مکتوب را باز نکن! هر وقت وکیل قبلی از دنیا رفت، نامه را باز کن!» برای مثال در مورد یحیی‌بن‌ابی‌عمران که در یکی از نواحی و مدتی هم در قم - این‌طور که یادم می‌آید - وکیل بود، حضرت طی نامه‌ای به ابراهیم بن محمد همدانی، می‌فرماید: «این را زمانی باز کن که یحیی‌بن‌ابی‌عمران از دنیا رفته باشد!» وقتی از دنیا رفت، او نامه را باز کرد و دید حضرت فرموده: «تو به جای او منصوب شده‌ای.» یا امام وقتی وکیلی را به نیشابور می‌فرستد، به او حکم مأموریت می‌دهد و در آن مشخص می‌کند که

در آن جا به چه کارهایی مأمور است. از طرفی به بعضی از سران نیشابور مثل اسحاق بن اسماعیل این طور نامه می نویسد و وکیل را معرفی می کند: «او را در این جا نصب کردم، با او همراهی کنید و از وی اطاعت نمایید. یا اگر وکیلی در حیطة وظایف وکیل دیگر دخالت می کرد، امام نامه می نوشت؛ مانند نامه امام هادی علیه السلام به ایوب بن نوح و ابوعلی بن راشد که دو وکیل حضرت در منطقه کوفه و مدائن و اراضی سواد و بغداد بودند؛ حضرت به این دو نامه نوشت و آنها را از این که در محدوده وظایف هم دخالت کنند، نهی فرمود. از این نامه که در رجال کشی نقل شده، برمی آید که هر یک از اینها وظیفه و قلمرو مشخصی برای ایفای نقش داشتند و اگر یکی در حیطة دیگری دخالت می نمود، حضرت برخورد می کردند. قراین از این دست زیاد است که نشان می دهد اینها مجموعه ای بوده که ائمه علیهم السلام به آن عنایت داشتند و کار را با برنامه پیش می بردند و نظارت دقیق داشتند؛ جانشینان معلوم بودند و حکمشان مشخص بود، منتها در مورد هر چیزی متناسب با خودش رفتار می شد.

اطلاق نام سازمان در این جا هم متناسب با معنای همین کلمه است. ائمه علیهم السلام با توجه به وضعیت آن دوره، بیش از این برایشان امکان نداشت. در محدوده اوضاع و امکانات آن عصر، کسانی انتخاب می شدند که بتوانند به طور ویژه بین شیعیانی که در نواحی مختلف پخش بودند و ائمه که در جای دیگری سکونت داشتند، نقش ارتباطی ایفا کنند. اگر شواهدی را که در قسمت های مختلف مثلاً در نقش ارتباطی وکلا ارائه شده، مطالعه کنید، دقیقاً به این نکته خواهید رسید که اینها در حکم رگ های بدن بودند که شیعه را به قلب امام علیه السلام وصل

می‌کردند. شواهد فراوان است، اما فرصت اقتضا ندارد که وارد جزئیات بشوم. لذا اگر در آن‌جا اطلاق سازمان شده، با همان تعریفی است که از مجموعه تعاریف برمی‌آید و اشاره هم شد که آن مجموعه باید دارای برنامه مشخص باشد و آن برنامه نیز همراه با نظم و انتظام خاص پیش برود و اعضای آن مجموعه و سازمان، برای اجرای برنامه، باید تحت نظارت و سیطره و مدیریت رهبر باشند.

حالا ببینید این تعریف درباره وکلای ائمه علیهم‌السلام با این توضیحات مختصر، منطبق هست یا نه؟ در رأس، شخصیتی مثل امام قرار دارد؛ در قاعده هرم افراد سروکیل یا وکیل ارشد هستند و از روایات چنین چیزی برمی‌آید. برای مثال، وقتی وکیلی به بغداد می‌آید تا اموال را تحویل امام کاظم علیه‌السلام بدهد، حضرت می‌فرماید: «برو همه را به مفضل بن عمر بده و نزد من مراجعه نکن. از این به بعد هرچه می‌آورید، نزد مفضل ببرید!» یا مثلاً در عصر امام هادی علیه‌السلام و امام عسکری علیه‌السلام قراینی هست، که نشان می‌دهد آن بزرگواران عثمان بن سعید را واسطه بین خودشان و دیگر وکلا قرار داده بودند، یعنی وکلا معمولاً مأمور بودند به وی مراجعه کنند و در بعضی از موافق حساس هم حضرت عثمان بن سعید را می‌فرستاد. وقتی شخصیتی مثل عثمان بن سعید را با یک وکیل پایین‌تر در عصر امام هادی علیه‌السلام، قیاس بکنیم خودبه‌خود می‌رسیم به این‌که بین وکلا هم رتبه‌بندی وجود داشته و بعضی از آنها مراتب بالاتری داشته‌اند. که در این‌جا اصطلاحاً از آنها با عنوان سروکیل یا وکیل ارشد یاد شده است.

راجع به حجم فصل‌ها، در واقع به دلیل این ترتیبی که به مباحث دادم، از ابتدا هم این مشکل به ذهنم آمد که بعضی از فصل‌ها بسیار

مفصل شده و بعضی از فصل‌ها کوتاه‌ترند، اما اجتناب‌ناپذیر بود. برای مثال، آیا فصل مربوط به قلمرو جغرافیایی سازمان وکالت، را می‌توان در قالب دو فصل مطرح کرد؟ طبیعتاً این جدایی ممکن نیست، یعنی مجموعه قلمرو را باید در یک جا بحث کنیم، چون بحث‌های زیادی می‌طلبد؛ یا معرفی وکلا را که اشاره فرمودند، در این فصل بنا را بر اختصار گذاشتم. به عبارتی، زمانی در معرفی یک شخصیت مجموع زندگانی وی را بررسی می‌کنید، ولی زمان دیگر معرفی در کنار تحقیق صورت می‌گیرد. در این تحقیق هدف اثبات وکالت هر وکیل است و فعالیت‌هایی که در این زمینه انجام داده. بنابراین اگر بخش مربوط به معرفی وکلا را مطالعه کنید، از همان ابتدای بحث به سمت اثبات وکالت پیش رفته، یعنی قرآینی را دنبال کرده که بر وکالت او دلالت می‌کند؛ برای مثال، در مواردی که بحث جالب توجه بود و در عین حال نیز با وکالت ارتباط داشت، آن را تفصیل دادم که این زیاد نیست و در بعضی از موارد پیش آمده است. مثلاً جریان مربوط به قاسم بن علاء همدانی که وکیل ناحیه مقدسه در آذربایجان و منطقه اران بوده و قضیه شفای چشمش که نابینا شده بود و پیک حضرت حجت علیه السلام می‌رسد و پس از آن شفا می‌یابد و این شفا به مستبصر شدن فردی، غیرشیعی و ناصبی که در آنجا حضور داشته، می‌انجامد. خوب به مناسبت، این موضوع را کمی تفصیل دادم، ولی موارد این چنین بسیار معدود است. آنچه در قسمت معرفی وکلا آمده، برای اثبات وکالت و فعالیت‌های مربوط به آنها بود. در عین حال پیشنهاد ادغام بعضی از فصل‌ها که دوستان مطرح کرده‌اند، جالب است، و با این کار تا حدودی تناسب ایجاد می‌شود.

در مورد نقش سیاسی وکلا باید عرض کنم که در ترتیب نقش‌های وکلا، نقش مالی و ارتباطی مهم‌ترین بوده، و از نامه‌های ائمه علیهم‌السلام نیز همین استفاده می‌شود. وقتی امام نامه می‌نویسند و حکم می‌دهند که «این شخص را فرستادم برای آن‌که واجبات مالی خودتان را به او ادا کنید» و از آن طرف درباره وکلا موارد متعددی است که نشان می‌دهد اینها نامه‌های سؤالات شیعیان را به محضر ائمه علیهم‌السلام می‌آوردند، پاسخ می‌گرفتند و برمی‌گرداندند که این نقش ارتباطی آنان را اثبات می‌کند.

در مورد حاکمیت نقش سیاسی نیز یکی از قراینی که آورده‌ام، حساسیتی است که دشمن به این سازمان و وکلای آن داشت و این بهترین دلیل بر وجود نقش سیاسی برای این سازمان است، یعنی اگر فقط نقش مالی یا نقش ارتباطی بود، نباید این‌قدر حساس می‌شدند؛ حتی در بعضی از موارد وکیل امام را زندانی می‌کنند و وقتی که گفته می‌شود او را آزاد کنید، می‌گویند «او وکیل فلانی است.» برای مثال، وقتی متوکل علی بن جعفر را زندانی کرد، عبیدالله بن خاقان وزیر واسطه شد، اما متوکل گفت: «نه، می‌دانم که او وکیل علی بن محمد هادی است، لذا او را رها نمی‌کنم!» تا بعد از طریق دیگری آزاد شد. یا مثلاً در عصر غیبت صغرا که آن قدر به این سازمان حساس می‌شوند که خلیفه عباسی جاسوسانی را به اسم شیعه، نزد کسانی می‌فرستاد که در مظنه وکالت بودند. این جاسوسان اموالی را پیشنهاد می‌کردند تا بشناسند که آیا اینها واقعاً وکیل هستند یا نه، تا آنها را دست‌گیر کنند. در آن زمان توقیعی از ناحیه مقدسه صادر شد مبنی بر این‌که از این‌ها به بعد وکلا چیزی از کسی دریافت نکنند. وقتی خطر رفع شد و سوءظن برطرف گشت، دوباره دستور رسید که از این‌ها به بعد مجاز هستید اموال

را دریافت کنید. حال چه حساسیتی به این وکلا و فعالیتشان وجود داشت که موجب می‌شد آنها این چنین در معرض تهدید قرار بگیرند و بعضی از وکلا به جرم وکالت به شهادت برسند؟ بعضی از وکلای امام هادی علیه السلام را در بخش مربوطه آورده‌ام. دو- سه تا وکیل در کتاب غیبت شیخ طوسی ذکر شده که به جرم وکالت به شهادت رسیده‌اند.

از این بحث، نقش سیاسی وکلا روشن می‌شود. حالا این نقش سیاسی را الزاماً نباید به معنای شمشیر دست گرفتن و حرکت کردن، در نظر بگیریم؛ مثل کاری که بنی عباس کردند. اگر بخواهیم آن طور تعریف کنیم، بله، سازمان وکالت نقش سیاسی نداشته، اما فعالیت سیاسی گونه‌های مختلفی دارد، نظیر آنچه مرحوم امام سال‌ها انجام دادند و در نهایت در سال ۵۷ به پیروزی رسید. ائمه علیهم السلام اصلاً با این هدف که مانند عباسیان باشند، حرکت نمی‌کردند، بلکه می‌خواستند سازمان شیعه را رهبری و حفظ فرمایند و شیعیان را اداره کنند تا تحویل عصر غیبت بدهند و فقها رهبری را به عهده بگیرند. اصلاً بنا نبود که حکومت تشکیل بدهند؛ چون چنین زمینه‌هایی وجود نداشت، اما این دلیل نمی‌شود که در حدّ مقدور هم فعالیت سیاسی انجام نگیرد.

نکته دیگر شروع فعالیت سازمان وکالت است که به آن اشاره کردند. در واقع دست ما در مقولات تاریخی بسته است. چون نمی‌توانیم چیزی بر تاریخ تحمیل کنیم، ما هستیم و نصوص تاریخی. محقق بی طرف تاریخ به رویارویی با نصوص تاریخ می‌رود. اگر نصوص چیزی را القا کردند و فرد به طور یقین یا به ظنّ قوی در مورد آن موضوع اطمینان یافت، باید آن را بپذیرد.

در مورد شروع فعالیت سازمان وکالت، با قاطعیت عرض می‌کنم که

اگر کسی سابقه‌ای برای فعالیت و کلا قبل از عصر امام صادق علیه السلام بیاورد، به او جایزه خواهیم داد؛ چون برای قبل از عصر امام صادق علیه السلام هیچ دلیلی نداریم که وکیلی از ناحیه امامان دیگر معین گردد و نقشی را که در این کتاب تعریف شده، دارا باشد. بله وکیل شخصی داشته‌اند، مثلاً درباره حضرت زهرا علیهاالسلام نمونه‌ای آورده‌ام که وکلایی در اراضی فدک داشته‌اند. تعبیر وکلا در جاهایی به کار رفته و موارد مشابه نیز هست، اما اینها در امور شخصی وکیل بوده‌اند، نه در ارتباط با شیعیان. شیخ طوسی در کتاب غیبت، در بابی به معرفی وکلا پرداخته؛ از جمله: معلی بن خنیس، نصر بن قابوس لخمی، عبدالرحمن بن حجاج، مفضل بن عمر جعفری و حمران بن اعین. شیخ طوسی این پنج نفر را وکلای امام صادق علیه السلام معرفی می‌نماید و سپس از عصر امام کاظم علیه السلام به بعد وکلا را معرفی می‌کند تا به عصر غیبت صغرا می‌رسد. وی با این کار خدمت بزرگی کرد و حداقل در این حد وکلا را به ما شناساند. بیش از این اطلاعاتی وجود ندارد؛ چه در منابع رجالی کهن و چه در منابع تاریخی - روایی. وقتی این چنین است، ناچاریم وضع موجود را تحلیل کنیم. از عصر امام صادق علیه السلام به آن طرف، کسانی با وظایف مشخص به عنوان وکیل تعیین می‌شوند، البته پایه‌گذاری آن با پنج نفر است، بعد تعداد آنها افزایش می‌یابد. دلیل این‌که امام صادق علیه السلام این برنامه را ایجاد می‌کند، باید بر اساس اوضاع سیاسی موجود در آن عصر بررسی کنیم که از دلایل آن، کثرت شیعه و افزون شدن جمعیت شیعیان، امکان فعالیت امام علیه السلام در ارتباط با شیعیان در دوره خودش، و بهره‌گیری از اوضاع خاصی بود که در آن زمان با توجه به عصر انتقال پدید آمد و موقعیتی فراهم شد تا امام به مناطق دوردست عنایت فرماید و

نمایندگانی را در آن جا تعیین کند؛ البته این چند نفر خیلی به نقاط دوردست نرفتند و در نهایت، ارتباط‌هایی با کوفه داشتند و گاهی به خارج از مدینه سفر می‌کردند. تنها در این حد می‌توانیم از تاریخ استنباط بکنیم. اما وقتی به عصر امام کاظم علیه السلام می‌رسیم، کسی مثل عثمان بن عیسی روایی وکیل آن حضرت است و در مصر ایفای نقش می‌کند. دلایلی را در کتاب آورده‌ام و این مستندات نشان می‌دهند که حتی حضرت در عصر خودش به شمال آفریقا توجه داشت و در کتاب هم به این نکته اشاره شده، که چرا مثلاً در عصر امام کاظم علیه السلام جریان وکالت رشد می‌کند؛ چون در آن زمان جو خفقان‌آوری حاکم بوده و بنابراین باید فعالیت وکلا تقویت می‌شد و این دلیل گسترش سازمان به دست امام کاظم علیه السلام بوده است.

آقای حسینیان مقدم: آیا نهاد یا سازمان وکالت با جناح‌بندی‌های درونی شیعه و اعتقاد به نقش سیاسی امام ارتباط دارد یا نه؟ شاید این بحث مطرح شود که در زمان ائمه دو تفکر وجود داشته: یکی این که امام صالح، متقی و حافظ شریعت است و غیر از این هیچ وظیفه‌ای ندارد؛ دوم این که امام باید رهبری سیاسی نظام را به عهده داشته باشد و با توجه به موقعیتی که در آن قرار دارد، باید حکومت غاصب را ساقط کند، و حکومت حقه‌ای را برپا فرماید. حالا لفظ قائم و مهدی بحثی است که در این جا پیش می‌آید و با بررسی آن می‌پرسیم که آیا تأسیس سازمان با این موضوع ارتباطی دارد یا نه؟

سؤال دیگر این که آیا بحث خمس هم در این جا مطرح می‌شود یا

نه؟

با این دو سؤال به این سؤال اصلی می‌رسیم که نهاد وکالت در زمان

امام کاظم علیه السلام تأسیس شد یا در زمان امام صادق علیه السلام؟

بر اساس این دو بحث به نظر می‌رسد که موضوع وکالت در زمان امام صادق علیه السلام مطرح نبوده، بلکه در زمان امام کاظم علیه السلام ایجاد شده و همان‌طور که جناب آقای دکتر هم فرمودند، اگر معلی بن خنیس یا مثلاً نصر بن قابوس وکیل باشند، که مرحوم شیخ طوسی درباره نصر می‌گوید: «لم يعلم بانّه وکیل»، اصلاً معلوم نیست که ایشان وکیل باشد؛ درباره بعضی از آنها مرحوم شیخ طوسی تعبیر «زوی» دارد، ولی در این که آنها بعداً وکیل شدند یا نه، تردید می‌کند. احتمالاً در دوره امام صادق علیه السلام وکالت‌های شخصی و مالی بوده و با وکالت اصطلاحی که مورد نظر ماست از دوره امام کاظم علیه السلام به بعد خلط شده؛ حالا چرا؟ به این دلیل که در زمان تحویل اموال به امام باقر علیه السلام، آن حضرت نه هدایا را قبول می‌فرمود و نه خمس را؛ امام صادق علیه السلام هدایا را قبول می‌کند، اما خمس را نمی‌پذیرد و می‌فرماید: «کلّ ما فی ایدی شیعتنا من الارض فهم فیہ محلّلون حتی یقوم قائمنا». این مسئله به قائم مربوط است و گویا تصور قائم بودن درباره اخذ خمس وجود داشته و حضرت هم خودش را قائم نمی‌دانسته، اما امام کاظم علیه السلام خمس را می‌گیرد و در مقابل ظلم حکومت غاصب هم واکنش نشان می‌دهد که حتی جامعه هم این را می‌فهمد؛ به طوری که برخی سنی‌ها در مورد امام کاظم علیه السلام تعبیر خلیفه مشروع را به کار برده‌اند، ولی این بحث‌ها درباره امام صادق علیه السلام مطرح نیست. اگر بخواهیم عمل این دو امام را از بعد سیاسی نیز بررسی کنیم و به لفظ قائم بودن توجه نماییم، قائم بودن برای امام کاظم علیه السلام مطرح است، به همین دلیل زندانی و شکنجه می‌شوند، تا به شهادت می‌رسند. عده‌ای هم اعتقاد دارند که ایشان پس از شهادتش

دوباره برمی‌گردد و حکومت ظلم را ساقط می‌کند. او قائم به شمار می‌آید و می‌شود گفت که نهاد وکالت را هم تأسیس کرده، یعنی این مجموعه با یکدیگر هم‌خوانی دارد و به احتمال زیاد تعبیر چند وکیل در دوره امام صادق علیه السلام، به دوره‌های بعدی مربوط است.

در کتاب موردنظر، برای اثبات این‌که سازمان وکالت در دوره امام صادق علیه السلام تأسیس شده، مستنداتی مطرح می‌گردد. یکی از مستندات این است که زید بن علی به امام عرض می‌کند: «اموال شرق و غرب را تملک می‌کنی و در خانه‌ات نشسته‌ای؟!»^۱ این جمله مفهوم وکالت را نمی‌رساند، چون ممکن است این اموال هدایایی از طرف مردم باشد، به این دلیل که منصور هم از امام پرسید: «تو خراج می‌گیری؟» فرمود نه. گفت: «خمس می‌گیری؟» فرمود نه. گفت: «پس این مال‌هایی که می‌آید، چیست؟» فرمود: «اینها هدایای شخصی است.» امام هدایای شخصی را می‌پذیرفته و تصریح فرموده که «من خمس و خراج نمی‌گیرم»، اما امام کاظم علیه السلام می‌گرفته و این گفتار تملک اموال شرق و غرب یعنی در هر صورت اموالی که به امام صادق علیه السلام می‌رسیده به صورت هدیه بوده و این الزاماً به معنای خمس و خراج نیست.

تقیه نیز بحث دیگری است که در سازمان وکالت مطرح می‌شود. آن‌جا که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «اگر هدایای شخصی باشد، می‌پذیرم» و منصور هم دیگر به او کاری ندارد، باید مربوط به گرفتن خمس باشد و خود حضرت هم می‌فرماید که خمس نمی‌گیرم، «حتی یقوم القائم». در روایاتی آمده که «انّ ابی (الامام الباقر) جعل شیعتہ فی حل» یعنی در حال حاضر نه امام باقر و نه امام صادق علیه السلام خمس

دریافت نمی‌کنند و این تقیه در گرفتن اموال است؛ چون تقیه مالی به شمار می‌آید و حتی الفاظ ثقه هم به افراد مورد اطمینان مالی ارتباط دارد. اگر این طور باشد، این بحث‌ها به دوره امام کاظم علیه السلام برمی‌گردد نه دوره امام صادق علیه السلام.

سؤال: آقای دکتر فرموده‌اند، سازمان وکالت نقش علمی داشت و در کتاب نیز آمده که وکیل علم بالایی داشته و سروکیل عالم‌تر از وکیل بوده و نایب - به تعبیر بنده - از علمای زمان خود اعلم است، اما این گونه نیست؛ زیرا وکلا، وکلای مالی بودند و جنبه عالم بودن در آنان لحاظ نمی‌شده، مانند نایبان امام، مثل حسین بن روح، وقتی کتاب می‌نویسد، باید کتابش را به قم بفرستد تا علما آن را تأیید کنند و ارزش علمی یا وجه انحرافی آن را بررسی نمایند. بلکه ممکن است گاهی وکیل علم زیادی نداشته باشد، ولی این لزوماً به معنای عالم بودن همه وکلا و این که سلسله‌مراتب اداری به معنای سلسله‌مراتب علمی باشد، نیست و به نظرم چون بحث مالی بوده و نقش سیاسی کم‌رنگ است، نمی‌توانیم از آن برای دوره پس از غیبت صغرا استفاده‌های حکومتی و سیاسی بکنیم. در واقع آنچه گفتم، هم برای نقش علمی و ارشادی بود، هم برای نقش سیاسی.

دکتر جباری: بنده از قسمت مربوط به نصر بن قابوس لخمی شروع می‌کنم. در تعبیری که فرمودند کلام شیخ این است: «روی آنه کان وکیلاً لابی عبدالله عشرين سنه و لم یعلم انه وکیل»، من استنباطی که آقای حسینیان از قسمت «و لم یعلم» نموده‌اند، نداشته‌ام؛ زیرا ظاهر کلام این است که لخمی بیست سال به صورت مخفی وکیل بوده، چون اگر مراد شیخ طوسی این بود که وکالت او ثابت نشده، باید «ولم یثبت»

به کار می‌برد، اما از «و لم يعلم انه وکیل» وکیل نبودن نصر را استنباط نمی‌کنم. غیر از این در بعضی از منابع رجالی هم همین برداشت وجود دارد، که نصرلخمی وکیل مخفی امام بوده و وکالت او نیز تأیید شده که آنها را به عنوان شاهد و مؤید گفته‌هایم در کتاب آورده‌ام؛ حتی بعد این مطلب را هم اضافه کردم، همین‌که نصر بیست سال به صورت مخفیانه برای امام صادق علیه السلام وکالت دارد، یکی از دلایلی است که نشان می‌دهد وکالت او شخصی نبوده، بلکه وکالت با همان تعریفی است که گفته شد. بنابراین می‌توان گفت، بحث وکالت از زمان امام صادق علیه السلام شروع می‌شود، نه از زمان امام کاظم علیه السلام. اما در مورد بحث خمس که به آن استناد کردند، این معلوم نیست، یعنی ثابت نشده که حتماً تعبیر «روی» به این معنا باشد، ولی در مورد آن مطالبی را عرض می‌کنم. ادله تحلیل خمس به امام صادق علیه السلام منحصر نیست؛ از حضرت حجت علیه السلام هم داریم. در این مورد اگر بخواهیم برای دلیل، به این روایتها استناد کنیم، چون مشابه این روایات در عصر غیبت صغرا از امام زمان علیه السلام نیز صادر شده، پس باید بگوییم در عصر حضرت حجت علیه السلام مانند زمان امام صادق علیه السلام خمس اخذ نمی‌شود، در حالی که این چنین نیست. در این کتاب به ادله تحلیل خمس اشاره نمودم که از وجوهات مشهور به شمار می‌آید و از ادله‌ای که حکایت می‌کند ائمه علیهم السلام بر دادن خمس تأکید داشتند و ادله‌ای که خمس را برای شیعیان تحلیل می‌کند، در می‌یابیم که گاهی از غیرمعتقدان به خمس که از غیرشیعه بودند، اموالی به دست شیعیان می‌رسید و ائمه علیهم السلام ایشان را مبرا می‌کردند و از این جهت به آنها تخفیف می‌دادند که در برابر آن اموال برای ادای خمس، تکلیفی ندارند. قرآینی هم وجود دارد که در فصل مربوط به نقش مالی

اشاره شده و در آن جا مدارکی آورده‌ام که اصل بر اخذ خمس بوده - چه در عصر امام صادق علیه السلام چه در دوره‌های پیش از آن - منتها در زمان قبل از امام صادق علیه السلام این امکان وجود نداشت که یکی از دلایل آن نیز همین است که ائمه علیهم السلام با مردم ارتباط نداشتند یا ابزاری به نام سازمان وکالت وجود نداشت تا به وسیله آن با نقاط دوردست ارتباط برقرار کنند. از عصر امام صادق علیه السلام به این طرف چنین امکانی (دعوت از مردم برای پرداخت خمس) فراهم شد و اصل بر گرفتن خمس بود و لذا وقتی فردی خدمت امام رضا علیه السلام آمد و تحلیل خمس را درخواست کرد، حضرت نپذیرفت. امام جواد علیه السلام در صحیح‌های که از علی بن مهزیار نقل شده و نسبتاً مفصل است، به وی تأکید می‌فرماید که «به شیعیان من بگو خمس را پرداخت کنند؛ همین امسال خمس را از آنها خواهم گرفت.» همان جا می‌فرماید: «امسال (سال ۲۲۰) از دنیا خواهم رفت» و همین‌طور هم شد. امام عسکری علیه السلام هم نامه توییح‌آمیزی به شیعیان نیشابور می‌نویسد و آنها را به سبب ندادن خمس ملامت می‌کند. اینها نشان می‌دهد اصل بر اخذ خمس بوده، بنابراین در عصر امام صادق علیه السلام چه دلیلی دارد صدور چنین روایتی را شاهد بیاوریم که حضرت خمس اخذ نمی‌کرده است؟ فرض کنید امام خمس را نمی‌پذیرفت، اما زکات نذورات و هدایا، که وجود داشت. اینها مجموعه مواردی هستند که با عنوان پرداخت‌های مالی به ائمه علیهم السلام صورت می‌گرفته و شواهد بسیاری برای آن موجود است، بنابراین نمی‌توان گفت چون پرداخت‌های مالی خمسی در عصر امام صادق علیه السلام وجود نداشت، پس تأسیس سازمان در دوره این امام نبوده است.

در مورد فرق بین وکالت و نیابت سؤال کردند. واژه‌های وکالت،

وکیل، قوام و قیم که در روایات به کار رفته، و واژه نیابت و نواب یا واژه باییت و باب، همه در فصل مقدماتی کتاب توضیح داده شده‌اند. لغت‌های نایب و نواب خیلی مصطلح نبوده، تنها از قطب راوندی تعبیری آمده که تصور می‌کنم راجع به عثمان بن سعید یا محمد بن عثمان است که حضرت مهدی علیه السلام درباره او تعبیر «کان نائبه» را به کار برده‌اند. ایشان در قرن ششم درباره یکی از نواب عصر غیبت نایب خطاب کرده‌اند. شاید بر همین اساس، این واژه برای افراد خاصی که نواب اربعه بوده‌اند، اطلاق شده، اما درباره دیگر وکلا مصطلح نیست. از جهت لغوی می‌توان معنای نایب و وکیل را به هم نزدیک کرد، یعنی اگر عنوان نایب هم برای وکلا به کار می‌رفت، شاید تا حدودی قابل انطباق و تأیید بود، اما این اصطلاح به کار نرفته است. تعبیر نایب در منابع درباره وکلای دیگر به کار نرفته و همین تعبیر وکیل مصطلح‌ترین واژه درباره وکلا بود. گاهی نیز از عناوین سفرا و ابواب هم استفاده می‌شد. کلمه قوام هم به کار رفته، اما در موارد خاصی است.

سؤال شد: چرا وکالت به اخذ خمس از اعصار قبل نبوده؟ در کل به این جهت اشاره‌هایی شد که تمام دلایلی که در دست داریم، از عصر امام صادق علیه السلام به این طرف است. از طرف دیگر فضای سیاسی هم این اقتضا را داشته و در مورد این سؤال که آیا فضای سیاسی عصر ائمه علیهم السلام در مورد فعالیت وکلا متفاوت بوده یا نه؟ می‌گوییم بله. در فصلی اشاره کرده‌ام که سیر فعالیت سازمان وکالت دارای فراز و نشیب بوده؛ در بعضی از اعصار وکلا دچار هجمه‌هایی می‌شدند که آنها را مجبور می‌کرد فعالیتشان را محدودتر کنند؛ از جمله در عصر امام کاظم علیه السلام؛ در اواخر دوره امامت آن حضرت، به دلیل خیانت بعضی از وکلای ایشان

که به واقعه گراییدند، فعالیت سازمان کمی دچار خلل شد. در عصر امام هادی علیه السلام نیز سازمان با حملات متوکل و دست‌گیری بعضی از وکلا مواجه شد و در نتیجه دچار کمی تضییقات گردید. در بخشی از دوره غیبت صغرا هم این تشکیلات با حبس و زندانی شدن وکلا روبه‌رو شد؛ حتی حسین بن روح نایب حضرت حجت، مدتی را در زندان به سر برد، یا زمان امام هادی علیه السلام بعضی از وکلای خاص آن حضرت مثل ابوهاشم جعفری مدتی به زندان افتادند. بله در این گونه موارد که هجمه‌هایی صورت می‌گرفت، ممکن بود فعالیت‌های سازمان کمی دچار تضییق شود.

آقای حسینیان مقدم: جو خفقان را در دو جا آورده‌اید: یکی عاملی برای تشکیل و یک جا هم عاملی برای تشکیل نشدن فرمودید در دوره اموی‌ها به سبب اختناق و فشاری که حاکم بوده، سازمان نمی‌توانست تشکیل شود، اما در دوره امام صادق علیه السلام امکان تشکیل سازمان به وجود آمد. یعنی اختناق یک جا عامل تأسیس است، یک جا عامل تأسیس نشدن. در فصل دو گفته‌اید، اختناق عامل تأسیس بوده، در حالی که در صفحه ۶۲ می‌گویید، اختناق در دوره امام باقر علیه السلام عامل تأسیس نشدن بوده. اختناق دارای یک معناست، پس چطور دو گونه اثر دارد؟

دکتر جباری: علت کاربرد این تعبیر این است که در دوره‌های قبل از امام صادق علیه السلام جو اختناق در مجموع فضایی را پدید آورده بود که از گسترش شیعه جلوگیری می‌کرد و شیعیان نمی‌توانستند در فضایی باز فعالیت کنند و با امام علیه السلام رابطه برقرار نمایند. اختناق به گونه‌ای بود که از کثرت و رشد شیعه جلوگیری می‌کرد. این جو خفقان موجب می‌شد که ائمه علیهم السلام نتوانند تشکیلاتی مثل سازمان وکالت ایجاد کنند یا وکیل و

نماینده‌ای تعیین نمایند. اختناقی که در دوره امام صادق علیه السلام موجب شد تا ایشان به تشکیل این نهاد اقدام نمایند، به گونه دیگری است و به ارتباط امام با شیعیان بر می‌گردد. یعنی در این زمان شیعه رشد یافته و در جاهای مختلف پخش شده بود. تنها مانعی که وجود داشت این بود که شیعیان نمی‌توانستند با امام ارتباط برقرار کنند، چون گاه امام در حبس به سر می‌برد یا در غیبت. این اختناق موجب شد که امام بین خودش و شیعیان، واسطه‌ای قرار دهد، یعنی اختناقی بود که مانع ارتباط مستقیم می‌شد. اختناق در هر دو برهه وجود داشت، اما اختناق در زمان امام صادق علیه السلام موجب شد که امام برای ارتباط کسانی را واسطه قرار بدهد، در حالی که اختناق پیشین مانع می‌شد که اصلاً شیعه بتواند رشد کند و در نتیجه در حدی قرار بگیرد که بتواند با امام ارتباط برقرار نماید یا خمس پردازد تا لازم شود که امام وکیل تعیین کند.

آقای حسینیان مقدم: جناب آقای دکتر، این جا پرسشی پیش می‌آید که در همان زمان، از سال ۱۰۰ تا ۱۲۸، یا در دوره دوم از ۱۲۸ تا ۱۳۲، عباسی‌ها ممکن بود انقلابی راه بیندازند؛ عباسی‌ها در ابتدا به عنوان شیعیان مطرح بودند، مردم عادی هم بین اینها خیلی فرق نمی‌گذاشتند؛ چطور در آن دوره عباسی‌ها توانستند این نهاد را تشکیل بدهند، ولی ائمه نتوانستند؟

دکتر بارانی: آقای حسینیان مقدم شاید از تجربه عباسیان برای مثال استفاده کرده‌اند، این هم شاید مسئله‌ای باشد که بعضی‌ها مطرح می‌کنند؛ همان‌طور که نفس زکیه هم بنابر نقل بعضی‌ها، در قیامش از تجربه عباسیان استفاده کرد.

دکتر صفری: باز هم اصرار دارم که کلمه سازمان به کار برده نشود و

اگر ایشان دنبال لفظی می‌گردند، از کلمه شبکه استفاده کنند؛ چون اگر کلمه سازمان را به کار ببریم، این واقعاً تنقیص ائمه است؛ زیرا در این سازمان، هرج و مرج، فساد و انحراف زیادی دیده می‌شود؛ برای مثال، ایشان فقط پانزده وکیل را نام می‌برند که منحرف شده بودند، در حالی که سازمان‌های عباسی یا سازمان‌های دیگر بسیار منظم بوده‌اند؛ به ویژه طبق فرمایش ایشان، امام برخلاف رهبران عباسی و دیگران، از کارهای خرق عادت هم می‌توانسته استفاده کند، ولی به هر حال این سازمان اداره نمی‌شد. به عبارت دیگر، از روایات به دست می‌آید، که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ائمه دیگر دنبال مبارزه سیاسی و گرفتن حکومت نبودند و به نظر نمی‌رسد که ایشان سازمانی را ترسیم کنند که هدف حکومت‌گری داشته و اهداف سیاسی در دستور کار آن باشد.

نکته دیگری که در مورد آن اصرار دارم و قبلاً هم با ایشان صحبت کرده‌ام، مسئله ابواب است. ایشان فرمودند که اگر کسی بتواند ثابت کند قبل از امام صادق علیه السلام سازمان و کالتی وجود داشته، به او جایزه می‌دهم. عرض می‌کنم که طبق فرمایش ایشان باب در این سازمان بالاترین مقام را دارد و باب‌ها طبق نظام‌مندی، باب‌ها نه تنها از زمان حضرت علی علیه السلام، بلکه از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وجود داشته‌اند. بنابراین می‌توان گفت که این سازمان به صورت دیگری از زمان حضرت علی علیه السلام وجود داشته است. برای مثال سلمان باب حضرت علی علیه السلام، به شمار می‌آمد و میثم، باب امام حسن علیه السلام، و همین‌طور دیگر امامان باب داشتند.

در مورد باب‌ها باید بگویم: روی سندهایی که کار کرده‌ام، اصل تبلیغ آنها در مذهب «نصیری» متبلور می‌شود. جناب دکتر و یکی دیگر از دوستان که در مورد باب‌ها پژوهش مفصلی کرده‌اند، اسنادی از

مناقب ابن شهر آشوب، دلائل الامامه، مصباح کفعمی و هدایه الکبری آورده‌اند. من به همه این مصادر مراجعه کردم؛ به دو مرجع دیگر که آقایان آن را ندیده بودند نیز مراجعه نمودم و متوجه شدم که فقط یک مرجع است که وجود باب‌ها را با سند نقل می‌کند و آن هدایه الکبری نوشته خصیبی است که به افکار غالیانه نزد رجالی‌ها شهرت دارد و اسنادی که امروزه در دست است، از این کتاب به شیعه امامیه منتقل شده. در بعضی از کتاب‌ها نیز گفته شده که آن نظر اجماع است، در حالی که این حرف کاملاً اشتباه است.

از نظر محتوا، این سلسله باب‌هایی که ایشان معرفی می‌کنند، یک سلسله شخصیت‌های خاص هستند. اول سلمان است که به او کاری نداریم. شخصیت دومی که برای امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام معرفی می‌شود، شخصی به نام «سفینه» است. اصلاً اسم شیعه‌ای امامی به نام سفینه را کجا شنیده‌اید؟ سفینه‌ای که به نظر ایشان باب به شمار می‌آید و در اعلا مرتبه وکالت قرار داشته و دارای علم بلایا و منایا بوده، یا در قاموس شیعی قیس بن ورقا در چه رتبه‌ای قرار دارند؟ آیا اصلاً قیس بن ورقا را می‌شناسید؟ او کجا، ابوذر و عمار کجا! در عین حال آنها باب نیستند، ولی اینها را باب می‌دانند. فردی به نام رشید هجری هم همین‌طور؛ آیا می‌توانید ارتباط رشید هجری را با امام حسین علیه السلام ثابت کنید؟ چرا حبیب بن مظاهر باب امام حسین علیه السلام نیست؟ ابو خالد کابلی که در ابتدا کیسانی بوده، چطور می‌تواند باب امام باشد؟ و همین‌طور به شخصیت‌های بحث‌برانگیز دیگری می‌رسیم، مثل محمد بن فرات که آقای دکتر درباره او در کتاب خود مطالبی آورده‌اند. از طرف دیگر، شخصیت‌های بزرگی مثل یونس بن عبدالرحمن، زراره و محمد بن

مسلم باب معرفی نمی‌شوند یا کسانی مثل بُرید و عبدالله بن ابی‌یعقوب اصلاً اسمشان در سلسله باب‌ها به میان نمی‌آید. این اعمال نشان‌دهنده افکارسازندگان این مسئله است که به شخصیت‌های خاصی علاقه داشتند و آنها را باب معرفی کرده‌اند. با مراجعه به کتاب هدایه الکبری، به این نتیجه رسیدم که نویسنده آن می‌خواسته برای باب‌ها استقلالی را مطرح کند و ائمه را کنار بگذارد؛ زیرا افرادی که در آن‌جا مطرح شده‌اند، همگی در کوفه یا در شهرهای دور بودند. به نظر من، ایجاد نوعی استقلال در اداره شیعه را هدف داشته، همان‌طور، که در این کتاب و یا کتاب‌های دیگر، مشاهده می‌کنیم که برای آنها معجزه‌هایی آورده می‌شود، یعنی همان کاری که برای امام امکان‌پذیر است، برای آنها هم امکان دارد. در چاپ جدید کتاب هدایه الکبری، چهارده فصل به چاپ رسیده و فصل پانزدهم که مربوط به باب‌ها بوده، کاملاً حذف گردیده است؛ زیرا اگر در آن نگاه کنید، خواهید دید که چقدر ابوالخطاب یا نمیری تقدیس شده‌اند. جرأت نکردند این مطالب را چاپ کنند، چون مسلم است که این گفته‌ها با افکار ما شیعیان سازگار نیست. این دنباله افکار غالیان است که نبوت و امامت را برای رهبران خودشان مطرح کردند و می‌خواستند ائمه را کنار بگذارند. اگر آقای جباری، باز هم اصرار دارد که این موضوع در کتاب باقی بماند، باید اشکالاتی را که به آن وارد شده، به نحوی برطرف سازد.

نکته دیگر این که ایشان هم بعضی از اشتباهات را تکرار کرده، مثل چهارهزار شاگرد برای امام صادق علیه السلام که ادعای نادرستی است. در واقع چهارهزار نفر نبوده‌اند، بلکه می‌گویند چهارهزار تن از ایشان روایت کرده‌اند، اما این‌طور نبوده که امام صادق علیه السلام و برای چهارهزار نفر

سخن رانی کنند.

دکتر جباری: منظور من در کتاب نیز راوی بوده است.

دکتر صفری: اگر مراد همین بوده که اشکالی ندارد. در مورد نیابت باز هم باید توضیح دهم. باید به زمان کاربرد این کلمات دقت کنیم. همین طور که ایشان اشاره فرمودند، کلمه نیابت از قرن ششم در ادبیات شیعی وارد شده و کلمه «نواب اربعه» یک غلط مشهور است. با استناد به کتاب *اخبارالوکلاء الاربعه* که در قرن چهارم نوشته شده پی می‌بریم کلمه نواب برای اینها به کار برده نمی‌شد. بنابراین کلمه نایب درست نیست؛ زیرا نایب این نکته را به ذهن می‌رساند که گاهی اوقات فرد نایب، منوب‌عنه را کنار زده و خودش با استقلال عمل می‌کرده، در حالی که این افراد تنها در حد یک وکیل بوده‌اند.

حالا جایگاه علمی، کلامی و فقهی اینها در چه حد بوده است؟ آیا می‌توانستند به تنهایی جامعه شیعی را اداره کنند؟ این افراد از نظر علمی در سطح عالی نبوده‌اند. در آن زمان کسانی چون کلینی محمد بن همّام و بعضی از نوبختی‌ها در سطح بسیار بالا بودند و اتفاقاً علت انتخاب آنها این بوده که درجات علمی بالایی نداشته‌اند، به این دلیل که برای مردم این توهم پیش نیاید که این افراد، توقیعات را از ناحیه خودشان صادر می‌کنند و معلوم باشد که هرچه هست پشت پرده و از جانب امام است. اگر برای اینها شخصیت عظیمی قائل شوید، این شبهه پیش می‌آید که جریان غیبت ساخته دست اینهاست.

دکتر بارانی: این که فرمودید، در مورد این نواب سفارش‌هایی شده، چگونه می‌توانید اثبات کنید که وکیل از لحاظ علمی نباید بالا باشد؟ امام چطور می‌تواند فردی را وکیل خود معرفی کند که از لحاظ علمی

برجسته نیست؟! از چه جهتی باید به او اطمینان نماید؟ به علاوه، پرسشی که قبلاً مطرح کردم که چه معضل کلامی، فقهی و یا سیاسی را حل کرده‌اند، هنوز هم مطرح است.

دکتر صفری: به نظر من تعمدی بوده که افرادی مثل کلینی انتخاب نشده‌اند.

یکی از حاضران: دلیل نمی‌شود؛ ممکن است کلینی در مسیر دیگری برای امام کار کند.

دکتر صفری: نه، افراد دیگری در همین دستگاه بوده‌اند مقام بالاتری داشتند.

یکی از حاضران: از چه جهاتی؟

دکتر صفری: از همه جهت، مثلاً از جهت علمی.

یکی از حاضران: امام تشخیص داده ایشان را انتخاب کند.

دکتر صفری: چرا تشخیص داده؟

یکی از حاضران: چون مدیریتش بهتر بوده.

دکتر صفری: سؤالی دارم. روایات یا کتاب‌هایی را که به طور مستقیم از این چهار نایب نقل یا نوشته شده و در جوامع شیعی هم ذکر شده باشد، بیاورید، برای هر کدام جایزه جداگانه‌ای می‌دهم.

دکتر بارانی: در خدمت جناب آقای دکتر جباری هستیم که سه سؤال را پاسخ بفرمایند: اول خلط روش تاریخی، کلامی و غیره؛ مسئله منابع و سوم مسئله باب‌ها که آقای دکتر صفری هم روی آن تأکید زیادی داشتند.

دکتر جباری: از موضوع باب‌ها شروع می‌کنم. سابقه حضور آنها به عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برمی‌گردد، نه دوران امیرالمؤمنین علیه السلام به دلیل این

که پیامبر اکرم ﷺ خطاب به امیرالمؤمنین علیؑ فرمود: «من شهر علم هستم و تو باب آن هستی.» و از همین جا معرفی باب‌ها برای دیگر ائمه علیهم السلام شروع می‌شود. اما حاصل فرمایش ایشان انکار اصل بابت بود. این که بتوانیم اصل مسئله بابت را اثبات یا انکار کنیم، منوط به این است که بحث‌های مفصل‌تری با جناب آقای دکتر صفری داشته باشیم و ایشان بتوانند مرا قانع کنند، اما در این جا، مجموعه‌ای از قراین آورده‌ام که بر وجود چنین واژه‌ای در اصطلاح شیعی، حتی در قرون اولیه، دلالت می‌کند؛ برای مثال، شاید بتوان حداقل سابقه روایات را تا عصر مرحوم شیخ طوسی پیش برد.

دکتر صفری: سند اصلی آن را یافته‌ام. آخرین نفر «جعفر بن محمد بن مالک» است و نمی‌توانید هیچ سندی که قبل از این فرد باشد پیدا کنید و نکته مهم این است که او به غلو متهم بود.

دکتر جباری: مرحوم شیخ طوسی در کتاب غیبت تعبیری دارد به این مضمون: «الابواب المرضیون والسفراء الممدوحون فی حال الغیبه» و در آن به معرفی وکلای عصر غیبت پرداخته که به چهار نایب منحصر نمی‌شود و فراتر از آن است. تعبیر «الابواب المرضیون» یعنی چه؟ یا نقلی را که مرحوم علامه مجلسی در جلد پنجاه بحار الانوار معروف به «کتاب النجم» صفحه سیصد نقل می‌کند که فردی به نام ابوالعباس دینوری، از طرف مردم دینور به بغداد فرستاده می‌شود تا درباره حضرت حجت ﷺ و غیبت صغرای آن حضرت تحقیق کند؛ تعبیر علامه این است که «ولم نعرف الباب» یعنی ما باب را نمی‌شناسیم.

باز مرحوم شیخ طوسی درباره‌ی محمد بن جعفر اسدی تعبیر «احد الابواب» را به کار می‌برد. مرحوم طبرسی اعلام الوری نیز تعبیر

ابواب را هم برای نواب اربعه و هم برای بعضی از وکلای سرشناس در زمان غیبت صغرا و قبل از آن به کار می‌برد. تعبیر او این است: «و اما الغيبة الصغرا منهما فهي التي كانت فيها سفرائه عليه السلام موجودون و ابوابه معروفون لا تختلف الامامية القائلون بامامة الحسن بن علي عليه السلام فيهم فمنهم ابوهاشم داود بن قاسم الجعفری» که این شخص از وکلای امام عسکری عليه السلام و حتی امام هادی عليه السلام بوده است.

دکتر صفری: نظامی را که در آن دوازده نفر جور کردید، غالیانه می‌دانم!

دکتر جباری: عرض من این است که با این قرائن نمی‌توان اصل اصطلاح باب و رواج آن در محافل شیعی یا شیعه اثنی عشری را انکار کرد، یعنی این لغت در آن زمان وجود داشته.

در مورد کتاب *هدایة الکبری* که به آن اشاره فرمودند، به هیچ وجه به این کتاب استناد نکرده‌ایم، بلکه فقط در حد گزارش از آن استفاده نموده‌ایم یا به طور کل در بحث باییت، مجموعه منابعی ذکر شده که از آنها در حد گزارش بهره برده‌ایم، مثل *الفصول المهمة*، *دلایل الامامه*، یا *مصباح کفعمی*. هم‌چنین بیان من در ذکر نام ابواب ائمه، بیان تأییدی نیست؛ چون اگر فصل مربوط به ابواب را مطالعه فرمایید، درمی‌یابید که در کل فصل، قسمت معرفی اسامی ابواب به حالت تردید بیان شده، چون برای من هم ثابت نشد که مثلاً کسی به نام سفینه واقعاً باب حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام باشد. اسامی افراد مختلفی که در کتاب‌های گوناگون ذکر شده، در کتاب *سازمان وکالت* به حالت تردید و غیرقطعی آمده، مگر این که نفی آن ثابت شده باشد. مثلاً نام محمد بن نمیری که *هدایة الکبری* او را باب معرفی کرده، به هیچ وجه در *سازمان وکالت*

نیامده، چون نفی آن ثابت است؛ یا محمد بن نصیر از غالیان و منحرفان به شمار می‌آید و قطعاً نمی‌توانسته از ابواب باشد. اصلاً نکته‌ای را عرض کنم: اگر با استفاده از مسئله‌ای، دروغی ساخته و پخش شود، آیا این عمل دروغ‌پردازی بر راست بودن اصل موضوع دلالت نمی‌کند؟ همین که کسانی از بحث بابت سوءاستفاده کردند و افراد دیگری را به دروغ باب معرفی نمودند، نشان می‌دهد که اصلی در عصر ائمه علیهم السلام وجود داشته که ریشه‌اش به دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد سلمان و دیگران برمی‌گردد. بعد از آن در انصار ائمه باید به دنبال کسانی مثل سلمان، جابر بن یزید جعفی، مفضل بن عمر یا محمد بن سنان بگردیم. البته درباره ضعف و نبود ضعف اختلاف وجود دارد. خیلی از رجالیان ما معتقدند که محمد بن سنان و مفضل بن عمر در درجات بالای وثاقت و جزو محارم اسرار اهل بیت علیهم السلام بودند و گاه نیز روایاتی را که به اسرار ائمه علیهم السلام و امام‌شناسی ارتباط داشت، نقل می‌نمودند؛ به این سبب جامعه شیعه آنها را به غلو متهم کردند. به عبارتی یکی از عواملی که باعث شد اینها به غلو متهم شوند، این است که این دو نفر قرب به معصوم داشتند که این مطلب را بعضی از رجالیان باور دارند و اسناد آن را آورده‌ام. بنابراین نمی‌توانیم با قاطعیت بگوییم که در عصر ائمه علیهم السلام چیزی به نام باب وجود نداشته، به این دلیل که در جامعه شیعی قرون اولیه، افراد خاصی با این صفت و دقیقاً با همین نام شناخته شده‌اند و نامشان ذکر شده است. همان‌طور که اشاره کردم، این مشکل هم‌چنان به جای خود باقی است. درباره آن چهار نفر می‌توانیم یقین داشته باشیم که به درجه بابت رسیده بودند و شرایط را داشتند، اما اثبات این ادعا درباره بعضی‌ها مشکل است و من

هم در آن قسمت این را تأیید نکردم.

در مورد نکته‌ای که راجع به خلط روش‌ها فرمودند، روش مورد استفاده ما در کتاب هم روش تاریخی است، هم‌روش کلامی و هم روش رجالی؛ زیرا برای نوشتن تاریخ معصوم و اموری که به او ارتباط دارد نمی‌توان فقط از یک روش علمی بهره برد؛ مثل این که فقط از روش‌های کلامی استفاده کنیم، همان‌طور که نمی‌توان کاملاً به اصول کلامی هم بی‌توجه بود. با توجه به فعالیت معصوم، درمی‌یابیم که امام از خرق عادت هم استفاده می‌کند. چه کسی می‌تواند این موضوع را انکار نماید؟ در این‌جا نمونه‌های متعددی آورده شده که معصوم با خرق عادت کاری را انجام داده، چنان که در مورد نواب اربعه نیز چنین نقل‌هایی هست؛ به‌ویژه حسین بن روح که درباره استفاده وی از خرق عادت نقل‌های بسیاری وجود دارد و به هیچ وجه نمی‌توان آن را رد کرد.

دکتر صفری: حالا اگر وجود این امر نیز احتمالاً رد شود، اثبات آن از

چه طریق صورت می‌گیرد؟

دکتر جباری: از روایات.

دکتر صفری: به کتب مختلف مراجعه کردم؛ روایاتی که برای هر سه حالت آوردید، ضعیف بود، به‌ویژه آن فرمایشی که امام حسن عسکری علیه السلام به صورت طی الارض در جمع شیعیان و وکیلان خود در جرجان حضور می‌یابد.

دکتر جباری: در روایات مربوط به خرق عادت ائمه علیهم السلام، شاید بتوان یک یا چند روایت را از جهت سندی تضعیف کرد، اما مجموع روایات علمی اجمالاً نشان می‌دهد و به این نظر داشته‌ایم که ائمه علیهم السلام در

رهبری سازمان وکالت، از علم امامت یا از خرق عادت هم استفاده کرده‌اند.

دکتر صفری: فرض کنیم که مجموعه روایات به انسان ثابت می‌کند که خرق عادت و وجود داشته، ولی نکته این است که شما به تکتک روایات به عنوان شاهد در همان موضوع مورد بحث استناد می‌کنید، یعنی به نام یک روایت استناد می‌نمایید تا همان مورد حاضر را ثابت کنید، نه موضوع خرق عادت در حالت کلی را.

دکتر جباری: عنوان سرفصل ما این بود: «استفاده از خرق عادت به عنوان یکی از شیوه‌های سازمان وکالت». در ذیل آن هم شواهدی آوردیم که از خرق عادت استفاده شده است. از مجموع فصل نیز می‌خواهیم همان عنوان سرفصل را برداشت کنیم.

در مورد این سؤال که فرمودند: وجود وکلای منحرف در سازمان وکالت چگونه با علم امام سازگار است، باید بگویم، اگر بخواهیم این اشکال را مطرح کنیم، باید به عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برگردیم. آن حضرت فردی به نام خالد بن ولید را برای سرپرستی گروهی فرستاد و او مرتکب آن جنایت‌ها شد. چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را انتخاب کرد؟ چرا امیرالمؤمنین علیه السلام زیاد بن ابیه را حاکم فارس گماشت؟ امثال این موارد متعدد است. چون رسالت ما صرفاً پرداختن به بحث کلامی نبوده، لذا در حد اشاره به آن پاسخ می‌دهیم؛ به علاوه این که این جواب در کتاب نیز در ضمن یک صفحه توضیح داده شده است. پاسخ این اشکال معروف است و آن این که معصومان مأمور نبودند در احکام ظاهری، از خرق عادت و علم امامت استفاده کنند؛ برای مثال، در مورد امام حسین علیه السلام یا دیگران، استفاده از علم امامت وظیفه ائمه علیهم السلام نبوده است.

یکی دو نکته دیگر را هم برای پاسخ در کتاب عرض کرده‌ام؛ برای مثال شاید در میان اصحاب ائمه کسانی باید منحرف می‌شدند تا اگر احتمالاً در عصر غیبت کبرا مانند آنان منحرف گشتند، برای مردم ناگهانی نباشد، حتی اگر اینها از بین فقها باشند. شواهدی در عصر ائمه برای این انحراف وجود داشته. امروز نیز همین را می‌گوییم. مثلاً افرادی تکبر می‌کنند، چون زمانی امام راجع به آنها چنین حرفی زده است. زمان ائمه علیهم‌السلام هم چنین افرادی بوده‌اند و امکان انحرافشان وجود داشته؛ چنانکه در آن زمان نیز فارس بن حاتم از طرف امام هادی علیه‌السلام انتخاب می‌شد، ولی بعد چنان منحرف می‌گشت که حضرت به اعدام او حکم می‌دادند. چه بسا آن دوره برای اعصار بعد نیز تکرار شود و تعمیم یابد. درباره بحث منابع که فرمودند، یادم نمی‌آید از *هدایة الکبری، مدینة المعاجز* یا *اثبات الهداة* به صورت مستقل استفاده کرده باشم، اما از منابع پیشین مثل *الخرائج و مناقب* ابن شهر آشوب زیاد بهره بردم، چون اگر دستمان را از این گونه منابع تاریخی شیعه کوتاه کنیم، دیگر هیچ چیز برایمان باقی نمی‌ماند یا اگر بخواهیم در مورد تاریخ ائمه از *مناقب* ابن شهر آشوب، *کشف الغمّة*، ارشاد و امثال اینها استفاده نکنیم، به سراغ چه کتاب‌هایی باید برویم؟ بله، باید با احتیاط با این کتب مواجه شد و از مواردی که دلیل قطعی بر رد آنها وجود دارد، اجتناب کرد.

دکتر بارانی: از حاضران گرامی تشکر می‌کنم. البته لازم بود جناب آقای دکتر جباری بیشتر به بحث نقد منابع در مقدمه کتاب می‌پرداختند، چون ایشان به بررسی اجمالی منابع پرداخته بودند؛ ولی اگر نقد منابع را نیز در کنار آن گنجانده بودند، بسیار بهتر بود و موضوع برای خواننده شفاف‌تر می‌شد؛ اگرچه باید تذکر بدهم که نگرش، روش

پژوهش و تحقیق جناب آقای دکتر صفری و آقای دکتر جباری متفاوت است. ایشان تحقیقی در مورد کتاب *هدایة الکبری* انجام داده‌اند و بنابراین پایان‌نامه خودشان را با روی‌کرد خاصی نوشته‌اند؛ جناب آقای دکتر جباری نیز با روی‌کرد دیگری این کار را کرده‌اند، به همین دلیل ایشان به کتاب‌هایی مثل *هدایة الکبری* و امثال آن با دید نقد نگاه نمی‌کنند.

یکی از حاضران: اگر تاریخ را علم می‌دانیم، همه مردمان از هر فرقه، هر آیین و هر ملتی که باشند، باید متخصصان آن فن نتیجه‌ای را که ایشان گرفتند، بپذیرند، یعنی توجیه و تبیین مسئله اهمیت دارد. نویسنده کتاب یا مقاله می‌تواند از هر منبعی، مطلبی را ضبط و آن را ذکر نماید، حتی اگر نکته‌ای در رؤیا به ذهنش رسیده باشد، اشکالی ندارد، اما در مقام اثبات، باید به گونه‌ای آن مطلب را ثابت کند که برای همه پذیرفتنی باشد. باید به اصول علمی پای‌بند باشیم تا کتابمان مخاطب عام و جهانی داشته باشد؛ اما اگر بخواهیم فقط یک اطلاع‌رسانی ساده داشته باشیم، دیگر به بحث تاریخ علمی، نقد و نشست یا بررسی و امثال آنها نیاز نداریم، ولی وقتی بحث علمی می‌کنیم، عده‌ای را دعوت می‌نماییم و مسئله‌ای را به نقد می‌کشیم، در واقع داریم علم را با روش و اصولش پیش می‌بریم؛ بنابراین نمی‌توانیم بگوییم آقای دکتر صفری روشی دارند و آقای دکتر جباری روش دیگر. از این دیدگاه کتاب آقای دکتر جباری، صرفاً یک اطلاع‌رسانی است و بنابراین نباید در آن هیچ نتیجه‌گیری صورت پذیرد. در نوشته‌هایی با این پیش‌زمینه، حداکثر گفته می‌شود که در این منابع، این اطلاعات وجود دارد؛ حالا خوانندگان می‌توانند در آن موارد تحقیق بکنند یا نکنند. اما این که

ایشان بعضی از مطالب را مفروض بگیرد یا عنوان کند که کسی نمی‌تواند اینها را نفی کند، اگرچه ما هم قصد رد کردن آنها را نداریم، این پای‌بندی به اصول تاریخی نیست و این کتاب نمی‌تواند مخاطب عام داشته باشد.

دکتر جباری: بنده هم با شما در این جهت که باید در بحث تاریخ با روش علمی پیش برویم و از متد پژوهش خاص آن استفاده کنیم، موافق هستم. اما بحث ما این است که آیا متد پژوهش در تاریخی که با معصوم ارتباط دارد، می‌تواند با صرف نظر از اصول کلامی صورت بگیرد؟ اگر به این جا رسیدیم که ناچاریم از اصول کلامی استفاده کنیم و به آنها توجه داشته باشیم، پس در گفت‌وگو با مخاطب جهانی باید بر اساس یک سری اصول که برای هر دو پذیرفته شده است، صحبت کنیم؛ یعنی اگر از اصول کلامی استفاده کردیم و پذیرش این اصول برای آنها دشوار بود، باید با آنها بحث نماییم و اثبات کنیم که چنین اصلی وجود دارد یا این قاعده عقلی و نقلی همیشه برقرار است. این دلیل نمی‌شود که اگر او اصل کلامی ما را نپذیرفت، کوتاه بیاییم یا این که تاریخ را بر اساس متد علمی که مخاطب به ما دیکته می‌کند بپذیریم و پیش برویم. می‌دانیم که در بحث پژوهش‌های تاریخی مربوط به معصوم علیه السلام ناچاریم از مقولات کلامی استفاده کنیم؛ مخاطب جهانی هم راه خودش را دارد و اختلافات در مباحث کلامی را نیز باید با بحث و تبادل نظر حل نمود.

راجع به علم هم که اشاره فرمودند، این‌چنین نیست که در این کتاب علم ابواب را در حد عالی فرض کرده باشیم. اگر به فهرست نگاه کنید، در مورد باب‌های معصومان چهار ویژگی ذکر شده است:

۱. قرب به معصوم و علم به اسرار او؛
 ۲. جایگاه رفیع معنوی و معرفتی (نه علمی او)؛
 ۳. کتمان و تقیّه؛
 ۴. خرق عادت در وقت ضرورت؛
- این ویژگی‌ها با آن جهات علمی فرق می‌کند. در این که مثلاً در زمان غیبت صغرا مقامات علمی بالاتری از حسین بن روح وجود داشتند، جای تردید نیست. بنابراین ادعا نکرده‌ایم که اینها از جهت علمی در رتبه‌های بالا بودند، بلکه مجموعه‌ای از صلاحیت‌ها لازم بوده تا شخص بتواند این مقام را احراز کند. یکی - دوتا نمونه هم داشتیم که فرصت مطرح کردن آنها نیست. به‌ویژه وقتی از آن فرد سؤال می‌کنند که «چطور تو را با این مقام علمی بالا انتخاب نکردند، ولی ابن روح انتخاب شد؟» او در جواب می‌گوید «به جهت این که اگر امام زیر عبای او باشد و وی را تکه تکه‌اش هم بکنند، عبایش را کنار نمی‌زند تا امام را پیدا کنند، اما معلوم نیست که من چنین قدرتی داشته باشم.» این فرد با وجود بالاتر بودن از جهت علمی، این حرف را می‌زند. این نشان می‌دهد وقتی امام کسی به سیمت باب یا وکیل نصب کرده باشند، مجموعه‌ای از شرایط را لحاظ می‌کنند. در مورد وکیل هم گفته‌ام باید از معارف دینی شناخت نسبی داشته باشد، نه درجه بالای علمی؛ زیرا وکالت اصلاً نقش دیگری است.

دکتر بارانی: از همه عزیزان تشکر می‌کنم. ظاهراً جناب آقای دکتر جباری برخی از نواقص کتاب خودشان را پذیرفتند. با توجه به این که ایشان برای چاپ مجدد کتاب می‌خواستند آن را بازنگری کنند، تصور می‌کنم این جلسه هم برای نقادان، و هم برای نویسنده؛ تأثیرگذار بوده،

اما به نظر می‌رسد در برخی جاها به توافق نزدیک نشدند، مثلاً اختلاف در نام سازمان که ایشان به ظاهر چنین چیزی را نپذیرفتند. هم‌چنین با شروع وکالت از اصلش، و با جدیت از باب هم دفاع کردند، اگرچه می‌گفتند در این زمینه سوءاستفاده‌ای صورت گرفته است. درباره برخی منابع هم تأکید کردند که قدری با حساسیت باید به آن نگاه کنیم، ولی بر نقش سیاسی و نیز پژوهش بر مبنای سه روش تاریخی و کلامی و حدیثی تأکید داشتند.

با توجه به این مباحثی که مطرح شد، خوب است آقای دکتر جباری در بازنگری کتاب به گونه‌ای این مباحث را مطرح کنند؛ چون بالاخره کسانی که انتقادهایی را مطرح کردند و پیشنهادهایی دادند، در زمینه تاریخ و این‌گونه مباحث صاحب‌نظر هستند. وقتی برای این افراد کمی ابهام وجود داشته باشد، به طور طبیعی مشکلاتی به وجود می‌آید؛ لذا خوب است که آقای دکتر جباری تبیینشان را به گونه‌ای متفاوت‌تر از این ارایه نمایند تا این مشکلات برطرف شود.

دکتر جباری: بنده جا دارد از این دو بزرگوار و نیز جناب آقای بارانی که زحمت نقد را کشیدند، تشکر بکنم. آنچه عرض کردم، در مقام توجیه نبود و پاسخ‌هایی که به ذهنم می‌رسید منشأ اتخاذ این شیوه شده بود. در عین حال باب این نقدها گفت‌وگوی با بزرگواران باز است. در صورتی که ان‌شاءالله اقتاع علمی صورت بگیرد، شاید در تجدیدنظر تغییراتی داده شود.

